

- "و اما بدن انسانی دارای ده طبقه است، این ساختمان عجیب ده طبقه، بر روی ۲۴۸ عمود تکیه دارد. و نیز در این ساختمان عجیب ۷۵۰ بند قرار داده شده است. مالک یعنی طرق و شوارعی که در این بدن است، ۳۶۰ طریق و راه برای این شهر عجیب است. و حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در هر شبانه روز، بعدد رگهای بدن ۳۶۰ مرتبه می فرمود "الحمد لله رب العالمین علی کل حال". اما آورده وضو ارب ۳۹۰ رگ می باشد. دیگر از عجایب این بدن خزائن آن است که مجموعاً ۱۱ خزینه می شود ... که از جمله آنها بیضتین است برای جمع شدن ماده تولید مثل، و در اهمیت آن همین بس که در آن ماده خلقت و اصل دستگاه بدن جمع می گردد... و خداوند برای این شهر ۱۲ دروازه قرار داده که بعضی مختص داخل شدن به شهر و بعضی برای خارج شدن و بعضی مشترك است. دو دروازه اصلی همان سبیلین یعنی مخرج بول و غائط است که با اختیار شخص هنگام دفع از آن خارج می گردد و گاهی این نعمت اختیار گرفته می شود تا قدر آنرا بدانند و بدرگاه خدای تعالی شکر نمایند. بهمین جهت دعاهائی که در هنگام تخلی و بعد از تطهیر وارد شده نوعاً متضمن حمد و سپاس خدایتعالی نسبت باین نعمت است. آیا گاهی فکرش را کرده اید که اگر راه مجرا بند می آمد یا اگر خروج بول و غائط باختیار شخص نبود چه می شد و چقدر رکیک بود؟ ببین خدایتعالی چگونه مراعات حال انسان را کرده است... و دو دروازه دیگر سوراخ بینی است که از آن بوی گلها و ریاحین وارد می شود و بمغز می رسد و دیگر دو پستان هم دروازه خروجی است که خدای تعالی برای مصالحی قرار داده است. "(آیت الله دستغیب شیرازی، کتاب معراج، تکوین و تشریح انسان).

### محمد و انمه: حکام هارون الرشید

وقتی که در مکتب آخوندان بزرگوار، خداوند از چنین دیدگاهی معرفی شود، طبعاً پیغمبر او و امامان او نیز از همین دیدگاه معرفی می‌شوند. زیرا این نحوه معرفی جاذبه خاص دارد. آنوقت است که علامه مجلسی قدس سره و اعلی الله مقامه در بحار الانوار و حلیة المتقین در حدیثی بسیار موثق از حضرت رسول اکرم نقل می‌کند که: "فرمود نمی‌دانید ترکیب هلیله سیاه و هلیله زرد و سقمونیا و فلفل و زنجبیل خشک و زنیان و خشخاش سرخ و نمک هندی و نارمشک و قاقله و شقاقل و جوب بلسان و دانه بلسان و سلیخه مقشر و علك رومی و عاقرقره و دارچین و عسل، چه اندازه قوت جماع می‌بخشد" (متن حدیث در صفحه ۵۱۳). البته مسلم نیست که این ادویه در عصر رسول اکرم تا چه اندازه در بازارهای مدینه و مکه یافت می‌شده، ولی یقیناً در عطاریهای بازار اصفهان در دوره علامه ملا محمد باقر مجلسی رحمة الله علیه، به فراوانی پیدا می‌شده است.

و نیز "فرمود سر را بسیار شانه کنید که تب را دور می‌گرداند و روزی می‌آورد و قوت جماع را زیاد می‌کند" (متن حدیث در صفحه ۵۱۳).  
و: "آن حضرت صلی الله علیه و آله تاکید فرمود که بیاموزید از کلاغ، جماع کردن پنهان را" (متن حدیث در صفحه ۵۱۳).

ولی تعالیم آن حضرت در این مورد فقط جنبه منفی نداشته، بلکه دستورات عملی متعدد و بسیار دقیق و جامعی در باره بهترین نحوه‌های مجامعت، و طرق مختلف آن از ایستاده و نشسته و خوابیده و اوقات خوب و بد مقاربت در يك "الفیه شلفیه" اسلامی که ظاهراً از تمام آثار مشابه خود در بلاد هند و فرنگ کامل‌تر است، داده شده است. در حدیث جامع منقول در حلیة المتقین علامه مجلسی طاب ثراه تصریح کرد که ابلاغ کننده این دستورات، حضرت جبرئیل و گوینده آنها حضرت محمد و شنونده آنها حضرت علی بوده است، و رسول اکرم این تعلیمات را بدین منظور داده است که بهترین نحوه "اسلامی" مجامعت با زوجه خود را به علی بیاموزد. (قطعا متوجه هستید که این زوجه علی، دختر خود حضرت محمد است. متن این حدیث مفصل را در صفحه ۵۱۲ خواهید یافت)

بجز تعالیم این حدیث، علامه مجلسی تعالیم متعدد دیگری را نیز از رسول اکرم در همین زمینه نقل می‌کند:

- دختران باکره بخواهید که دهنپایشان خوشبوتر و رحمپایشان خنکتر و پستانهایشان پرشیرتر است و چون به خواستگاری زنی فرستید، بگویند گردنش را بو کنند که خوشبو باشد و قوزک پایش نیز پرگوشت باشد."  
و نیز: "مبادا کسی با زن خود جماع کند و پیش از آنکه آن زن آب بدهد، او آب بدهد. بلکه می‌باید با تانی بکند و مکث کند تا هر دو باهم آب بدهند." (متن حدیث در صفحه ۵۱۴).

نمونه‌هایی دیگر از کلمات قصاری که در کتب بسیار معتبر حدیث (صاح سته و کتب اربعه) به حضرت محمد نسبت داده شده، چنین است:  
- به بهشت در آدمم و اکثر ساکنان آنرا ابلهان یافتم.  
- به دوزخ نگرستم و دیدم که بیشتر اهل آن زنان بودند.  
- روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه روزهایی است که درهای آسمان گشوده می‌شود.

- نطفه‌های خود را در سیاهان مرزید که سیاهی رنگ زشتی است.  
- موی سپید را رنگ کنید تا چون یهودان مشوید.  
- موهای خود را کم کنید زیرا یهودان چنین نکردند و زناشان زناکار شدند.

- شیاطین، صبحگاهان با بیرقهای خود به بازارها می‌روند و با هر کس که زودتر وارد بازار شود، داخل می‌شوند و با هر کس که دیرتر بیرون آید بیرون می‌آیند (نقل از نهج الفصاحه).

و نمونه‌ای از مطالب بسیار پر معنی و آموزنده‌ای که از قول او روایت شده، حدیثی است که شهید بزرگوار محراب، آیت‌الله دستغیب در کتاب معاد خود نقل کرده است:

- در حدیث است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود:  
عموم حمزه سیدالشهدا را دیدم (پس از شهادت او) که طَبَقی از انار بهشتی جلوش بود و میل می‌کرد. ناگهان دیدم انار انگور شد و او میل کرد، یکدفعه دیدم انگور هم به رطب تغییر کرد. (توضیح آیت‌الله: البته خوردنیها و آشامیدنی‌های

آن عالم همه لطیف است و بستگی به ماده ندارد، بهمین جهت ممکن است بانواع مختلفه بر حسب اراده مومن تغییر کند، مثلا زردآلو است لکن اگر هلو خواستی هلو می‌شود. بر طیق اراده تو است).

در مورد امامان، دست آخوند باز هم بازتر از مورد خدا و پیغمبر بوده، زیرا این بار نمایندگان مکتب روحانیت مبارز بجای يك یا دو نفر، با دوازده نفر سروکار داشته‌اند و تازه یکی از این دوازده نفر بطوریکه قبلا نیز اشاره رفت امام جعفر صادق مشکل‌گشای کل بوده است.

روش همان روش همیشگی است: ذکر روایات و نقل سخنان اعمال و عجائب و مختصاتی که در "استحمار" مومن مؤثرتر باشد، و ضمنا بهتر تفهیم کند که جلب عنایات و مراحم این امامان فقط از مجرای "روحانیت مبارز" می‌گذرد.

در کتاب کافی، از قول امام محمد باقر توضیح داده شده که از خصائص امام بهنگام تولد این است که ناف بریده باشد، و ختنه شده باشد، و دندانهای رباعیش از بالا و پائین و دو دندان نیش و دو دندان ضاحکه‌اش برآمده باشد، هرگز دهن‌دره نکند، در خواب محتلم نشود، مدفوعش معطر باشد و بوی مشک دهد، چو قضای حاجت کند زمین موظف باشد که مدفوع او را در خود فروبرد. (متن حدیث در صفحه ۳۷۹).

و باز در حدیث دیگر تصریح شده است که ائمه می‌توانند در قنطاق خود اژدها را بدرانند و می‌توانند دشمنانشان را بایک فوت تبدیل به سگ یا سوسک یا شغال یا خرس کنند. (شریعتی: تشیع علوی و تشیع صفوی).

وقتی که امام بتواند در قنطاق خود معجزه کند، طبعا در دوران رشد باید معجزات مهمتری بکند. زیرا از دیدگاه آخوند اهمیت مقام امام بیش از آنکه وابسته به درجه تقوی و فضل او باشد به معجزاتش مربوط است.

گاو زنی مرده بود و زن گریه و زاری می‌کرد. حضرت امام موسی کاظم گاو را صدا زد، ولی معلوم نشده است که با عصایش به آن گاو زده یا با پنجه پایش. ولی فی‌الغور گاو برخاست و راست ایستاد و به عربی سلام گفت. آنگاه حضرت او را بدست صاحبش سپرد و رفت (متن حدیث در صفحه ۳۸۳).

ظاهرا راوی حدیث حساب کرده است که اگر پیغمبر اولوالعزمی مثل عیسی آدم مرده را زنده می‌کند يك امام باید به زنده کردن گاو مرده اکتفا کند.

در فرهنگ دین اگر بنا باشد امام از احترام لازم در نظر مومنین برخوردار باشد، باید از نعمتهای مادی کمبودی نداشته باشد تا مقام او در مقابل خلیفه و سایر "ظلمه" پائین نیاید، با این تفاوت که در صورت لزوم باید خودش به همه این مال و منال بی‌اعتنا باشد و بسراغ آنها نرود.

- "صالح بن سعید به حضرت امام علی النقی عرض کرد: قربانت، خیلی ناراحتم که شما را در این جای محقر و بدنام که نامش سرای گدایان است، منزل داده‌اند. فرمود: ای پسر سعید، ما در هر جا که هستیم، خیلی چیزها برایمان مهیا است. آنگاه با دو دستش اشاره کرد و فرمود نگاه کن! نگاه کردم، دیدم تا چشم کار می‌کند بوستانهائی است خرم با میوه‌های تازه و رسیده و نوبر، پر از دختران زیبا و خوشبوی مانند مروارید در صدف و پسر بچگان لطیف بطوریکه چشم خیره شد و دیده‌ام از کار افتاد. (متن حدیث کافی در صفحه ۳۹۷).

به روایت دیگری که توسط آیت‌الله بروجردی نقل شده، حضرت موسی بن جعفر در زندان به کنیزکی که هارون الرشید برای خدمت خاص (!) آن حضرت برایشان فرستاده بود، گفتند به خودت غره مشو و ببین. آنوقت اشاره‌ای فرمود و حوران و غلامان را که دست بسینه ایستاده بودن باو نشان داد. چنانچه کنیزك از دیدنشان بیهوش گشت. (متن حدیث در صفحه ۳۸۴).

ائمه در معرفی منافع خاص گیاهان و ادویه از نظر شفای دردهای اساسی (بترتیب اولویت: ضعف قوه جماع، بواسیر، پیسی، باد شکم) تخصص فراوان دارند. نسخه‌هایی که می‌دهند، گاهی مستقیماً از طرف خدا تجویز شده است: "امام صادق فرمود که پیغمبری شکایت کرد به خدا از ضعف کمر و کمی فرزندی. به او وحی رسید که تخم با گوشت بخور." و: "چون مرض پیسی در میان بنی اسرائیل بسیار شد، حقتعالی وحی فرمود به حضرت موسی که به ایشان بگو گوشت با چغندر بخورند." گاهی نیز مراجع تجویز نسخه‌هاف خود پیغمبران اولوالعزمند: "امام صادق فرمود که به حضرت عیسی در طفولیت بیماریهای مردم بزرگ می‌رسید، و درد مقعد از دردهای بزرگان است. درین مواقع عیسی به علم پیغمبری از مادرش می‌خواست که برای او خمیری از

عسل و سیاه‌دانه و روغن زیتون فراهم سازد که بخورد". ولی عادتاً مسئول این نسخه‌نویسی خود ائمه هستند: "مفضل به حضرت شکایت کرد از تنگی نفس فرمود: بول شتر بخور". و: "حضرت امام موسی کاظم فرمود هیچکس نیست که رگ خوره در بدن او نباشد، و چاره آن خوردن شلغم است". و: "شخصی به حضرت موسی بن جعفر عرض کرد که ماده طاعون در بدن من ظاهر شده است. فرمود که سیب بخور، و آن شخص خورد و عافیت یافت". و: "حضرت امام رضا فرمود جو بخورید که جو خوردن از شعار پیغمبران است". (متن حدیثها در صفحات ۵۶۰ تا ۵۶۵).

- "و حضرت امام محمد باقر فرمود: پنیر در چاشنت مضر است و طرف شب نافع که موجب قوت جماع می‌شود".

- "و حضرت امام جعفر صادق فرمود: قاوت خنك بخورید که پیسی را زایل می‌گرداند و خوردن آن با روغن زیتون گوشت را می‌رویاند و قوت جماع را زیاد می‌کند".

- "و نیز فرمود: بخورید خربزه را که قوت جماع را زیاد می‌کند".

- "و حضرت امام موسی کاظم فرمود که گوشت قبره خوردن از برای دفع بواسیر و درد پشت نافع است و کمک می‌کند بر بسیاری جماع. و ایضا فرمود که خوردن گزر قوت جماع را زیاد می‌کند".

گاهی از زبان ائمه مطالب فلسفی بسیار عمیق‌تر و آموزنده‌تری برای مومنین روایت می‌شود:

- "امام جعفر صادق فرمود: سنت پیامبران است بسیار زن داشتن و بسیار با ایشان مقاربت کردن"<sup>۱</sup> و فرمود: "در خروس پنج خصلت هست که از خصلت‌های پیغمبران است، و از آن جمله بسیار جماع کردن است".

- "و از حضرت امام محمد باقر منقول است که فرمود: خوشم نمی‌آید که دنیا و آنچه را در آن است داشته باشم، اما يك شب بی‌زن بخوابم".

- "و حضرت امام موسی کاظم فرمود: هر که لذت جماع کردن با کنیزان را دریافت کند، هرگز آنرا ترك نکند".

---

۱- در حدیث تکلیف اعتبار پیغمبری عیسی که زن نداشت و ظاهراً با هیچ زنی هم مقاربت نکرد، روشن نشده است.

البته راهنمائی‌های ائمه به اطعمه و ادویه محدود نمی‌شود و دستورهای دیگر را نیز شامل می‌شود که گاه حکمت آنها به عقل ناقص عوام نمیرسد، ولی حتما علمای عظام بدین حکمت‌ها وقوف دارند:

- "امام جعفر صادق فرمود: سرمه به چشم بکشید که قوت جماع را زیاد می‌کند و دهان را شیرین می‌کند و کمک می‌کند به طول دادن سجود".  
و نیز فرمود: "نعلین سیاه بپوشید که ذکر را سست می‌کند و چشم را ضعیف می‌کند و نعلین زرد بپوشید که چشم را جلا می‌دهد و ذکر را سخت می‌کند و غم را برطرف می‌کند".  
و نیز فرمود: "سر را بسیار شانه کردن تب را دور می‌کند و قوت جماع را زیاد می‌کند".  
و نیز فرمود که: "هر که ریش خود را هفتاد نوبت شانه کند و بشمارد یکی یکی را، شیطان تا چهل روز نزدیک او نیاید".

### **تقلید و اجتهاد: مکتب دامپروری**

اجتهاد و تقلید از اصول مکتب تشیع است، ولی البته این رکن نیز، مانند ارکان دیگر در مکتب دکانداران دین تغییر ماهیت داده است. در این مکتب، دیگر وظیفه مجتهد آن نیست که مربی و معلم دیگران برای تعلیم و تفهیم آنها در امر مسائل دین باشد، مجتهد در این مکتب کسی است که کلیددار خاص علوم و گنجینه‌دار انحصاری حقایق الهی است، و بقیه مقلدان. بقول "کافی" شیعیان ضعیف‌العقلی هستند که امکان تشخیص ندارند و باید در هر صورت، و بهر حال، از فتاوی و احکام مقام اجتهاد پیروی کنند، همانطور که از هر صغیری انتظار می‌رود.

- "مسلمان باید البته به اصول دین یقین داشته باشد، ولی در مورد احکام دین باید مقلد، باشد یعنی از مجتهد تقلید کند." (رساله آیت‌الله خمینی، نقل از مجله نگهبان انقلاب اسلامی، ۸ مهر ۱۳۶۱ و توضیح المسائل).

- "طبیعی است که مردم همواره یکی از دو دسته‌اند: عالم و عامی، مطلع و بی‌اطلاع. نتیجه این است که همیشه باید عده‌ای از مردم مجتهد، و عده‌ای دیگر مقلد باشند" (کاشف الغطاء، آئین ما).

- در علم اصول فقه، علمای اعلام اثبات فرموده‌اند که لزوم تبعیت جاهل از عالم، قبل از آنکه حکم شرعی باشد، يك حکم عقلی، يك حکم فطری و وجدانی است. از قضایائی است که قیاساتها معها. و از این جا می‌توان در باب اجتهاد و تقلید استفاده نمود و لزوم پیروی افراد امت را از عالم به شریعت الهیه استنتاج نمود". (علامه سید محمد حسین حسینی تهرانی، در کتاب امام شناسی).

- از اصول تشیع این است که در اسلام برای هر موضوع کوچک و بزرگی "حکمی" تعیین شده است، و مجموعه این احکام را خداوند از طریق وحی یا الهام در اختیار پیغمبر اکرم گذارد، و پیغمبر هم تدریجا آنها را بر حسب پیش‌آمدها و حوادث مختلف و احتیاجاتی که مسلمانان پیدا می‌کردند، در اختیار مردم "عموما"، و در اختیار جمعی از خواص خود "خصوصا" گذاشت. ولی قسمت قابل توجهی از آن احکام باقی ماند که موجباتی برای ابلاغ آنها پیش نیامد یا واقعا مورد ابتلاء و نیاز مردم آن زمان نبود، و یا مصالحی ایجاب می‌کرد که از نشر آنها در آن زمان خودداری شود. این امور سبب شد که مصلحتا قسمت قابل توجهی از آن احکام ابلاغ نشود و مکتوم بماند. ولی پیغمبر اسلام تمام این احکام را نزد اوصیاء خود یعنی ائمه معصومین به ودیعت نهاد تا آنها در فرصتهای مناسب و بر طبق مصالح و نیازمندیها تدریجا به مردم ابلاغ نمایند.

علت این هم که بعدها حدیثهای متناقض از آن حضرت توسط اصحاب ایشان نقل شد، این بود که فهم و استعداد آنها در فهم کلمات او با هم تفاوت بسیار داشت. چه بسا یکی از اصحاب درباره موضوعی، حکمی از پیغمبر می‌شنید و دیگری در واقعه‌ای کاملا مشابه آن بود حکمی بر خلاف آن می‌شنید... لذا امروز این دو حدیث، بنظر ما معارض و متناقض می‌رسد. دقت و بررسی برای فهم این احکام همان است که ما نام آن را "اجتهاد" می‌گذاریم، و نام کسانی را که به گفته "مجتهدین" عمل می‌کنند "مقلد". ("آل کاشف الغطاء: آئین ما).

در "جا افتادن" مومنین به دو گروه مجتهد و مقلد، محدثان و راویان بزرگوار از آغاز نقش موثری ایفاء کردند. تعداد احادیث و روایات روز بروز زیادتر شد، و افزایش احادیث، توسعه احکام و مقررات شرعی را در تمام سطوح، از گناهان کبیره گرفته تا مسائل جزئی و ناچیز روزمره، ایجاب کرد. مومن شیعه هر روز بیشتر متوجه شد که نه تنها در مسائل اساسی، بلکه در تمام



امور روزمره خود، در بیست و چهار ساعت شبانه‌روز، موظف شرعی به رعایت و اجرای احکام معینی است که دقیقاً در این روایات و احادیث و در فتاوی ناشی از آنها مشخص شده است. البته برای خود مومن اطلاع بر همه این احادیث و فتاوی ممکن نبود: یا سواد کافی نداشت، یا فرصت کافی نداشت، یا احاطه کافی به آنها نداشت. در نتیجه فقط يك راه برویش گشوده می‌ماند، و آن رجوع به مقام مجتهد جامع‌الشرایط بود که همه اینها را می‌دانست و وظائف شرعی مشتقّه از آنها را نیز تشخیص می‌داد.

وقتی که این نکته روشن شود، این نکته دیگر نیز بخوبی روشن می‌شود که چرا طی قرون متوالی، هزاران حدیث کوتاه و بلند درباره اموری که مطلقاً احتیاج به حدیث و فتوی نداشتند، از قبیل ناخن گرفتن، سرمه کشیدن، آروغ زدن، مستراح رفتن، انگشتر را به بالا یا پائین انگشت کردن، کفش زرد یا سیاه پوشیدن، به مومنین عرضه شد، و چرا از زمان تالیف جامع عباسی به بعد، هر يك از مراجع تقلید لازم دیدند برای مقلدان خود رساله یا رسالاتی از نوع توضیح المسائل مرقوم دارند که همه آنها با جرح و تعدیل شخصی مختصری، تکرار رسالات مراجع قبلی بود، و در تمام آنها نیز همان احکام غالباً سخیفی که اجرا یا عدم اجرای آنها به هیچ جای زندگی مومن بر نمی‌خورد، و کمترین تأثیری در افزایش ثواب یا گناه او نداشت، بازگو شده است.

این واقعیت ها در "تشیع علوی و تشیع صفوی" شریعتی چنین تحلیل شده است:

"در مکتب آخوند، "اجتهاد" یعنی ثبوت و جمود، ممانعت از هر گونه پیشرفت و تغییر و تحول و نوآوری وسیله تکفیر و تفسیق و محکومیت هر کار تازه، و هر حرف تازه، هر راه تازه، چه در دین، چه در نظام زندگی، چه در فکر، چه در علم، چه در جامعه. و "تقلید" یعنی اطاعت کورکورانه مقلد از مجتهد، تابعیت مطلق و بیچون و چرای او از عقل و حکم و عقیده مجتهد، یعنی پرسش مجتهد. و تشیع این چنین اجتهاد و تقلید، یعنی تشیع جهل، بدعت، تفرقه، جمود، عبودیت، تعطیل همه مسئولیت‌ها، توسل برای تقلب، رشوه به خدا و بیغمبر و امامان، تشیع مرگ و عزا!!".

یاد مولانا بخیر، که در هفتصد سال پیش گفت:

من نخواهم لطف حق از واسطه  
 نی ز تقلیدی، نظر را پیشه کن  
 چشم داری تو، ز چشم خود نگر  
 گوش داری تو به گوش خود شنو  
 از مقلد تا محقق فرقهها است  
 خلق را تقلیدشان بر باد داد  
 که هلاک خلق شد این رابطه  
 هم به رای و عقل خود اندیشه کن  
 منگر از چشم سفیه بی هنر!  
 گوش گولان را چرا هستی گرو  
 کاین چو داود است و آن دیگر صداست  
 این دو صد لعنت بر این تقلید باد

و یاد سرمد سخنسرای دوران خود ما نیز بخیر، که پنجاه سال پیش در همین باره گفت:

این تقرب پیشگان در کار حق  
 گر میان خلق و خالق فاصله است  
 این شفیعیان خلق را رسوا کنند  
 خلق را با حق، همان حق رابطه است  
 گر نبودند این شفیعیان در وجود  
 حاجب خلقتند در بازار حق!  
 علت آن فتنه این سلسله است  
 تا به سود خویشتن سودا کنند  
 درگه حق بی نیاز از واسطه است  
 این جدائی بین خلق و حق نبود

### تقیه: دروغ واجب، و بی غیرتی مستحب

در هیچ يك از مذاهب جهان، و در هیچ يك از فرق اسلام، احتمالا اصلی عجیبتر، نامعقولتر و ناپذیرفتنیتر از اصل تقیه، آنطور که در مکتب دکانداران دین تعبیر و تفسیر شده است، نمی توان یافت. تقیه در اصل يك تاکتیک ایدئولوژیک و جنگی تشیع، برای پیشبرد مبارزه با خلافت حاکم بود. ولی در مکتب دکانداران دین، این اصل بکلی قلب ماهیت داد و بصورت مشروعیت دروغ، مشروعیت ریا، و مشروعیت فرار از مسئولیت، و مشروعیت "بی غیرتی" در آمد. مجوزی شد که مومن بتواند بخاطر حفظ جان یا مال خود، هر موقع که خودش لازم بداند و بهر طور که خودش مقتضی بداند، دین و ایمانش را انکار کند، به معتقدات مذهبی ناسزا بگوید، به رعایت آنچه مورد قبولش نیست تظاهر کند، و نه تنها اجازه و حق تمام اینها را داشته باشد، بلکه این کار اصولاً وظیفه شرعی او باشد! حتی امام معصوم نیز "اجازه الهی" داشته باشد که دروغ بگوید، یعنی در موقع لزوم بر خلاف دستور قبلی خدا (بنا

به تصریح آیت‌الله خمینی در کشف الاسرار، (صفحه ۱۲۹) دستوری به پیروان خود بدهد.

هر انسانی، در هر شرائطی با هر طرز فکری، به آسانی می‌تواند دریابد که این راه راه حق نیست. می‌تواند راه تجارت باشد، راه سیاست باشد، راه جاسوسی یا دزدی نیمه شب باشد، ولی بهر حال نمی‌تواند راه خدا و راه ایمان باشد. در تمام تاریخ جهان نیز، هیچ آئینی منجمله خود اسلام، منجمله خود تشیع، نه از این راه برقرار شده، نه از این راه حفظ شده، نه از این راه گسترش یافته است.

پیامبر اسلام، آئین خود را صریحا اعلام کرد و در این راه انواع خطرات جانی و مالی و جسمی و روحی را پذیرا شد. عیسی بخاطر پافشاری در گفته خود بی‌الای صلیب رفت، و عیسویان نخستین نیز در طول بیش از دو قرن در همین راه بکام شیران یا بر سر چوبه‌های دار یا به کنج سیاه‌چالها رفتند. شیعیان نسلهای اولف بخاطر طرد صریح و آشکار دستگاه ظلم و فساد خلافت، هزار هزار طعم مرگ چشیدند. داستان ابوذر غفاری نیز که اینقدر در جمهوری اسلامی امروز ریاکارانه از آن یاد می‌شود، صرفا داستان پافشاری يك پارسای مومن در راه دفاع از عقیده و ایمان خویش است.

و با این همهف در "اصول کافی" و در کتب بعدی اعظم فقها و محدثان شیعه، از قول زراره، محمد بن مسلم، و معمر بن خالد، محمد بن ابی نصر، و عثمان بن عیسی، عبدالاعلی، از امیرالمومنین، امام محمد باقر، امام جعفر صادق، امام موسی کاظم، امام رضا، آمده است:

"تقیه اساس دین ما و دین پدران ما است. تقیه سپر مومن است. تقیله نگهدار مومن است کسی که تقیه نکند ایمان ندارد. در هر موردی که مومن تقیه را صلاح ببیند، خداوند آنرا برایش حلال ساخته است. نه عشر دین در تقیه است و يك عشر آن در همه اعمال دیگر!".

"از اصحاب کهف سرمشوق بگیرید که در اعیاد بت‌پرستی شرکت می‌جستند و بر خود زناز می‌بستند(!) و این خدای عز و جل را بسیار خوش آمد و آنها را دو بار پاداش داد. همانا حدیثی از احادیث ماف به بنده‌ای می‌رسد و او آنرا به کسی نمی‌گوید و به عزت دنیا و نور آخرت می‌رسد و بنده دیگر، حدیث

ما را که به او رسیده استنف فاش می‌سازد و در دنیا خوار می‌شود و خدای عز و جل هم نور را از او می‌گیرد! خدا رحمت کند مومنی را که فقط آنچه مردم می‌فهمند و می‌پذیرند به آنها بگوید و آنچه را که نمی‌پذیرند از آنها بپوشاند. زیرا که اگر مطلب ما را آنطور که گفته‌ایم به دیگران نقل کنند، مردم را بر ما می‌شورانند."

-حضرت رضا فرمود: از ما توقع نکنید که به هر چه می‌رسید، جواب درست بدهیم. یحتمل که این موجب شر شود و از بابت آن گردن حضرت صاحب‌الامر را بگیرد. مگر نشنیده‌اید که امر ولایت و امامت اولاد علی را خداوند بصورت رازی بدست جبرئیل سپرد، و جبرئیل آن را به صورت رازی به محمد صلی الله علیه و آله سپرد و محمد صلی الله علیه و آله نیز آن را به صورت رازی به علی علیه‌السلام سپرد و علی علیه‌السلام آنرا بصورت راز به هر که خدا خواست سپرد. و حالا شما این راز را فاش می‌سازید و خود و امام خود را در خطر قرار می‌دهید؟ آخر نمی‌توانید حرفی را که شنیده‌اید پیش خودتان نگاه دارید؟" (اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب تقیه)

درست متوجه مفهوم این حدیث "بسیار موثق" شدید؟ حضرت رضا، امام رسمی شیعه، پاسدار شماره یک تشیع، مسئول ادامه راه امامت در برابر خدا و رسول، اعلام می‌دارد که اصل امامت اولاد علی مطلبی بود که خداوند محرمانه به محمد گفت، و محمد نیز محرمانه به علی گفت، و علی نیز محرمانه به هر که خدا خواست گفت. و اوقات تلخی هم می‌کند که شما حالا می‌خواهید این راز محرمانه را فاش کنید و جان و من و خودتان را بخطر بیفکنید؟ بعد هم ملامت می‌کند که "مگر نمی‌توانید یک موضوع محرمانه را پیش خودتان نگاه دارید؟"

و آخوند، خواه آیت‌الله العظمی، و خواه طلبه ساده و غیر عظمی، منکر آن است که انتساب چنین گفته‌ای به یک امام، نه فقط افترائی مزورانه، بلکه وقیحانه و زشت و شرم آور است، بهمان اندازه که این روایت علامه بزرگوار، اعظم محدثین، ملا محمد باقر مجلسی نفرت‌انگیز است:

- "یزید علیه‌اللعنه در سفر حج به مدینه رسید. به مردی از قریش گفت: آیا اقرار می‌کنی که بنده منی و اگر بخواهم ترا می‌فروشم؟ گفت: تو در دین

برتر از من نیستی، چگونه چنین اقراری را بکنم؟ گفت: اگر نگوئی می‌کشمت. مرد پاسخ داد: کشتن من مهمتر از کشتن حسین بن علی نیست. و به امر یزید کشته شد. فردای آنروز یزید با امام سجاد زین‌العابدین روبرو شد، همین اقرار را از او خواست. امام گفت: مگر نه این است که اگر اقرار نکنم مرا هم مثل آن مرد دیروزی می‌کشی؟ آن‌علیه‌اللعنه پاسخ داد: چرا! آنگاه امام فرمود: "اقرت لك بما سالت. انا عبد مكره فان شئت فامسك، و ان شئت فسمع" (اقرار می‌کنم به همه آنچه می‌خواهی، من بنده ناباب هستم. پس اگر خواهی نگاهم دار و اگر خواهی بفروش)!

- "از حضرت رضا علیه‌السلام نقل است که فرمود: اگر در يك دستت چیزی داری و بتوانی آنرا از دست دیگری پنهان کن، زنهاری که مضایقه مکن" (اصول کافی، کتاب‌الایمان و الکفر، باب‌التقیه)  
بزرگان دین اعلی‌الله مقامهم، در توجیه و تفهیم این اصل مقدس "تقیه" که نه‌عشر دین در آن است، ادله بسیار محکمی ارائه فرموده‌اند، از قبیل این شرح فاضلانه علامه کاشف‌الغطاء:

- "آیا حفظ جان و دفاع از حیات خود که محبوبترین چیز در نظر انسان جزء فطرت هر بشری نیست؟ درست است که گاهی انسان بخاطر حفظ شرافت، بخاطر تقویت حق و کوییدن باطل، حاضر است از جان عزیز خود نیز صرفنظر کند، ولی آیا هیچ عاقلی می‌تواند بگوید جانز است بدون هیچ هدف مقدسی انسان بدون دلیل، جان خود را به خطر بیندازد؟ بدیهی است نه عقل و نه شرع، چنین اجازه‌ای به هیچکس نمی‌دهند.

باید گفت که اگر تقیه در خور ملامت است، این ملامت را باید به آن اشخاص کرد که شیعه را با رفتار خود مجبور به تقیه می‌سازند. آنها در خور ملامتند نه اینها! ما در تواریخ می‌خوانیم که معاویه و سایر بنی‌امیه و بنی‌مروان و عباسیان، شیعیان علی را تعقیب می‌کردند و به قتل می‌رسانیدند. در این میان شیعه چه می‌توانست بکند جز اینکه عقیده خود را مکتوم سازد؟ و لذا می‌بینیم آن مردان شیعه و بزرگان آنها که تقیه نکردند، بدنهای خود را بعنوان قربانیان راه حق به چوبه‌های دار تسلیم نمودند. آیا داستان دو صحابی بزرگوار "عمر بن حمق خزاعی" و "عبدالرحمن بن حسان غزی" که "زیاد" آنها را زنده زنده در

"قس الناطف" دفن کرد، فراموش شدنی است؟ آیا هرگز خاطره اسف‌انگیز قتل "میثم تمار" و "رشید هجری" و "عبدالله بن یقطر" که "ابن‌زیاد" آنها در کناسه کوفه بدار آویخت، فراموش می‌گردد؟ اینها و صدها نفر دیگر امثال آنان، کسانی بودند که جان عزیز خود را در راه یاری حق بیدریغ از کف دادند و پیشانی خود را آنچنان محکم بر صخره‌های باطل کوبیدند که تا آنها را در هم نشکستند، سرهای آنها در هم نشکست. آنها تقیه را حرام می‌دانستند، زیرا اگر سکوت کرده و راه تقیه پیش گرفته بودند، حق و حقیقت بکلی از میان می‌رفت و دین اسلام بصورت دین معاویه و یزید و زیاد در می‌آمد. یعنی دین مکر و نیرنگ و خیانت و نفاق. البته داستان شهدای طف، حسین و یاران عزیز او (سلام الله علیهم) نیز بر همه کس روشن است. آنها، پیشوایان شهیدان راه حق و سرسلسله مردانی بودند که هرگز زیر بار ظلم نرفتند در حالی که عده‌ای دیگر در شرایط دیگری که با این شرایط فرق داشت (!) تقیه را "واجب" شمردند.

در روایت آمده که "مسيلمه کذاب" دو نفر از مسلمانان را دستگیر نمود و به آنها گفت که باید شهادت بدهید هم من رسول خدا هستم و هم محمد رسول خداست. یکی از آن دو نفر حاضر نشد این را بگوید و مسيلمه دستور داد او را کشتند. نفر دوم این شهادت را داد و آزاد شد. هنگامیکه این خبر به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، فرمود: نفر اول بی‌جهت عجله کرد تا خودش را به بهشت برساند، اما نفر دوم کار درستی کرد و او نیز به پاداش آن به بهشت خواهد رفت!

شما ای مسلمانان! کاری نکنید که عده‌ای از برادران شما مجبور به تقیه شوند و سپس آنها را ملامت و سرزنش کنید که چرا تقیه می‌کنند؟ (آل کاشف الغطاء: آئین ما).

در عصر خود ما نیز، حضرت آیت‌الله العظمی موسوی خمینی در تائید همین نظر چنین فرموده‌اند:

واجب بودن تقیه از روشن‌ترین احکام عقل است. معنی تقیه آن است که انسان حکمی را برخلاف واقع بگوید یا عملی بر خلاف میزان شریعت بکند برای حفظ خون یا ناموس یا مال خود. از این جهت گاهی ائمه يك حکم را بطور تقیه بر خلاف دستور اولی خدا می‌دادند. و این چیزی است که نه تنها با

حکم خرد مطابق است، بلکه از دستورات خصوصی پیغمبر اسلام است و گواه ما سوره نخل آیه ۱۰۸ است که: غضب خدا بر کسی است که کافر شد به خدا پس از ایمان آوردن، مگر کسانی که از روی اکراه اظهار تنفر کردند." (کشف الاسرار، صفحه ۱۲۹).

آیت‌الله استناد به اشاره مبهم يك آیه قرآن کرده، ولی به پیروی از اصول ثابت "فرهنگ ریا" لزومی به استناد به آیات صریح و بی‌ابهام دیگری از همین قرآن ندیده است که در آنها "اگر" و "مگري" هم نیامده است.

- "ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا چیزی را بر زبان می‌آورید که در عمل خلاف آنرا می‌کنید؟ بدانید که خدا را بسیار ناخوشایند است اگر چیزی را به زبان بگوئید که بدان عمل نمی‌کنید." (سوره صف، آیه‌های ۲ و ۳).  
- "و کیست ستمکارتر از آن کسان که به خدا نسبت دروغ بستند" (سوره هود، آیه ۱۸).

- "آن کس را که در راه ایمان خود کشته شود مرده مپندارید، که او زنده است." (سوره بقره، آیه ۵۴).

و درباره اینکه "امامان حکمی را بطور تقیه برخلاف دستور اولی خدا می‌دادند"، آیت‌الله که این کار عجیب را (که در دادگاه‌های شرع اسلام مجازات آن مرگ است) از "دستورات خصوصی پیغمبر اسلام" دانسته است، قاعدتا باید به عنوان يك مرجع تقلید متوجه باشد که در مقابل این دستور خصوصی پیغمبر اسلام، دستور غیر خصوصی و صریحی از خداوند در قرآن وجود دارد که: "ای اهل ایمان، از خدا بترسید و در هر موقع فقط سخن راست بگویید." (سوره احزاب آیه ۷۰).

بعنوان نتیجه‌گیری، شاید باز هم نقل یکی از نوشته‌های شریعتی بسیار مناسب باشد:

- "حجة الاسلام با لحن ناصح‌های به من فرمود: شما متوجه حقایق امور نیستید. مثلا می‌بینید که موارد بسیار در اسناد تاریخ و کتب روایت و فقه ما هست که امام خلاف حق و شرع فتوی داده است. حقیقتا هم فتوای خود امام است، و فتوایی است بر خلاف حقیقت و مقایر با دین و شرع. ولی موضوع این است که امام آنرا از سر "تقیه" صادر فرموده‌اند.

گفتم: خواجه صنایع! شیعه با معرفت و عالم ائمه! من دلم برای خودم نمی‌سوزد. برای ائمه اطهار می‌سوزد که در زمان ما نبودند تا از نصایح شما برخوردار شوند، و با احادیث و روایات شیعه و روح سلوک ائمه، آنطور که شما درک می‌کنید تماس زیادی نداشتند تا بدانند که: حق نشاید گفت جز زیر لحاف! مسلماً اگر علی این راهنمایی‌های خیرخواهانه سرکار را می‌شنید، اینقدر دشمن برای خودش درست نمی‌کرد و کشته هم نمی‌شد، و اشراف و برده‌فروشان و کاروان‌داران قریش و حکام بنی‌امیه و مقدسه‌های نهروان نیز همه از او راضی می‌شدند." (نقل از کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی).

### شك: مشکل گشای شرع

مبحث شکیات یکی دیگر از مباحثی است که مکتب دکانداران دین آنرا بخاطر "مصالح عالیله شرعی" به صورتی کاملاً رضایتبخش و "مشتری‌پسند" در آورده است. در تمام کتب فقه، در تمام رسالات مراجع عالیقدر تقلید، این فصل "شکیات" جای ممتازی دارد، و درک علت این امتیاز هم دشوار نیست: وقتیکه تقیه از ارکان دین باشد، شك نیز باید بدنبال آن بیاید. همچنین "کلاه شرعی" نیز باید بدنبال شك بیاید.

تنها در کتاب توضیح المسائل آیت‌الله خمینی، آنها فقط در قسمت شکیات نماز، از نه شك "صحیح" شامل شك بین دو و سه، شك بین دو و چهار، شك بین دو و سه و چهار، شك بین چهار و پنج، شك بین سه و چهار، شك بین سه و پنج، شك بین سه و چهار و پنج، شك بین پنج و شش، و از شك‌های "مبطل، باطل، مخل، بعد از سلام، بعد از وقت، شك امام و ماموم، شك كثير الشك، شك در نمازهای مستحبی"، و از ۱۴ نوع شك دیگر نام برده شده و احکام مربوط هر يك از آنها مشخص شده است. تازه این مبحث شامل شکیات مربوط به نماز احتیاط و سجده سهو و شك کم و زیادی اجزا و شرائط نماز و نماز مسافر و مسائل متفرقه نماز نمی‌شود. و اگر در نظر بگیرید که غیر از نماز، چه اندازه شك در چه اندازه مسائل دیگر نیز در رسالات علمای عظام مطرح شده است، تصویری کلی از وسعت این مبحث "شك" خواهید داشت.



برای خود من، همیشه این سؤال مطرح بوده است که اگر نماز، رابطه معنوی يك مسلمان با خدای او است و بنابر این قبل از هر چیز مستلزم حضور قلب، چگونه وی می‌تواند بدین دقت در طول نماز، متوجه انواع شکایات خود باشد و درست در موقع معین، مقررات معین مربوط به هر يك از این شکایات را دقیقاً بمورد اجرا گذرد؟

با این همه شك در مکتب دکانداران دین، آنقدر کرامات دارد که این مسائل فرعی لطمه‌ای به اعتبار آن نمی‌زند. زیرا شك کارگشای معجزه‌آسائی است که بكمك آن مومن می‌تواند هم در ایمان خود باقی بماند و هم کاری را که باب پسندش نیست نکند، یا کاری را که باب پسندش هست ولی چندان با مقررات شرع سازگار نیست، به نحوی انجام دهد که اشکال شرعی نداشته باشد. نمونه‌ای از این کرامات شك را میتوان در فتاوی شرعی حضرت آیت‌الله العظمی خمینی در "توضیح المسائل" بیابید.

- اگر انسان جماع کند باید غسل کند، ولی اگر شك کند که به اندازه ختنه‌گاه داخل شده یا نه، غسل بر او واجب نیست.

- اگر در روز ماه رمضان جماع کند روزه باطل است، ولی اگر شك کند که به اندازه ختنه‌گاه داخل شده یا نه، روزه‌اش صحیح است. و کسی هم که آلتش را بریده باشند، اگر شك کند که در ماه رمضان بر زن خود دخول کرده یا نه(!) روزه او صحیح می‌باشد.

- دختران عمه و خاله بر کسی که با مادر آنها یعنی عمه یا خاله خود زنا کرده باشد، حرام می‌شوند. اما اگر به عمه و خاله به شبهه(!) دخول کرده باشد، حرام نمی‌شوند.

- اگر در محل غصبی تیمم کند و شك کند که محل تیمم غصبی است، تیمم او صحیح است، اگر چه خودش غاصب باشد(!).

همانطور که در مورد غصب، وقوع شك در امر تیمم و وضو مهم است نه اصل موضوع "غصبی بودن"، در موارد متعدد دیگر نیز آنچه اولویت دارد، نحوه انجام يك فریضه است، نه ماهیت اصل کار، که ممکن است بکلی نامشروع و حرام باشد:

- کسیکه بقصد معصیت سفر می‌کند، موقع بازگشت از سفر اگر توبه نکرده باشد، باید نماز را تمام بخواند، و اگر از اول بقصد معصیت سفر نکرده ولی در بین راه قصد کند که بقیه راه را برای معصیت برود، باید نماز را تمام بخواند. اما نمازهایی که قبلاً شکسته خوانده صحیح است، و کسی که برای کار حرام سفر نمی‌کند، اگر در سفر شراب بخورد باید نماز را شکسته بخواند.

- اگر شخصی پیش از اذان صبح نیت روزه کند و مست شود و در بین روز از مستی بهوش آید، احتیاط واجب آن است که روزه آنروز را تمام کند.

- اگر صاحب گاو و گوسفند و شتر و طلا و نقره در مقداری از سال مست شود، زکات او ساقط نمی‌شود. همچنین است اگر موقع واجب شدن زکات گندم و جو و خرما و کشمش مست یا بیهوش باشد.

- سید نمی‌تواند شرعا از غیر سید زکوة بگیرد، ولی اگر خمس و سایر وجوهات کفایت مخارج او را نکند، می‌تواند از غیر سید زکوة بگیرد (آیت‌الله خمینی، توضیح المسائل)

\* \* \*

در مکتب الهی "دکانداران دین"، کلاه شرعی نیز یکی دیگر از اکتشافات "پرکرامت" است که با اعجاز آن می‌توان هم از مقررات شرع مبین تجاوز نکرد، هم با خیال راحت بدنبال تحصیل منفعت رفت. این طریقه مرضیه را علمای بزرگوار مکتب، اعلی الله مقامهم، خوب می‌شناخته‌اند. همچنانکه مؤتلفان بازاری آنان، که بهر حال کاری را بدون تجویز و اجازه ایشان انجام نمی‌دادند. در این مورد تحلیل جالبی در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی آمده است:

- "ربا خوری در قرآن دشمنی با خدا اعلام شده است. اما معامله که حرام نیست. ثواب هم دارد. الکاسب حبیب الله! البته باید بروی پیش "آقا" که راه تبدیل "ربا" را به "معامله" یادت بدهد تا اشکال شرعی پیدا نکند. چطور؟ خیلی ساده است: این دفعه که خواستی پول نزول بدهی به نیت "ربا" نده، بیع شرط کن. چطور؟ اینطور که صد هزار تومان را قرض الحسنه می‌دهی، بعد بجای بیست هزار تومان سود آن یک سیر نمک به او می‌فروشی به بیست هزار تومان! البته ده‌ها راه شرعی دیگر نیز برای کلاه گذاشتن بر سر شرع ابتکار کرده‌اند از قبیل بیع شرط، صلح، رهن، بیع سلف، هبه معوضه، و غیره. روز قیامت کنار

ترازوی عدل الهی چه می‌توانند بگویند؟ دلت خواسته يك سیر نمك را بیست هزار تومان بخری یا يك سیر نبات را صد هزار تومان بفروشی. آنوقت از خدا طلبکار هم می‌شوی. می‌گوئی طبق فقه و شرع خودشان من در "قضیه نمك" رباخوار نبوده‌ام، کاسبکار بوده‌ام، و کاسب هم حییب خداست نه دشمن خدا! حقوقت را که از دولت گرفتی، باید قبول کنی که پول مشروع نیست. پس مال تو نیست. صاحب پول هم معلوم نیست. پس به کی می‌رسد؟ البته به حاکم شرع. پس ماه به ماه، حقوقت را که گرفتی، چون پول نامشروع است، دست به آن نمی‌زنی، راست می‌آئی خدمت "آقا"، همه را بدست ایشان می‌دهی، یعنی که رد کردم به حاکم شرع. آنوقت آقا، به تو که مسلمان مستحق هستی، خرج داری، زن و بچه داری، از بابت "وجوهات بریه و شرعیه" به اندازه احتیاجات زندگیت پول نقد بدستت می‌دهند، و قتیکه نگاه می‌کنی، می‌بینی اتفاقا درست معادل همان حقوق ماهیانه‌ای است که از آن دستگاه "ظلمه" بر خلاف شرع گرفته‌ای! ولی این بار پول حلال و طیب است. جل الخالق" (شریعتی، تشیع علوی و تشیع صفوی).

البته اشکالی ندارد که این کلاه شرعی در موارد مقتضی تبدیل به قوانین مملکتی نیز بشود:

کمیسیون امور بانکی مجلس شورای اسلامی باین نتیجه رسیده که چون ربا حرام است، باید بهره را حذف کند. ولی بجای آن به نحو دیگری سود صاحبان پول تضمین شود (حجة الاسلام و المسلمین خوئی‌ها، در سمینار بررسی مسائل بانکداری اسلامی، تهران، ۳۰ آبان ۱۳۶۱)

### وجوه بریّه: سفید مهر مفتخواری

در مکتب خادمان شرع مبین، مقام خاصی به "سهم امام" و "وجوه بریّه" تخصیص یافته است. زیرا از ممرّ همین وجوه بریّه است که باید روزی دعاگویان از علماء عظام گرفته تا طلاب و تلامذه غیر عظام، تامین شود. احتمالاً اگر این قسمت از "واجبات دین" مطرح نبود، نقل این همه احکام و روایات نیز، لافل تا بدین اندازه ضرورت نمی‌یافت.

در این زمینه حکم احادیث قاطع است، و مثل همیشه جامع‌ترین آنها را در "کافی" می‌توان یافت:

- "امام محمد باقر فرمود: در کتاب علی علیه‌السلام که پیغمبر املاء فرموده است، تصریح شده که آنچه در روی زمین وجود دارد، متعلق به خداست، و خدا آنرا یکجا به من و خاندانم واگذار کرده! پس هرکسی زمینی را آباد کند، باید خراجش را به امام بپردازد، تا زمانی که حضرت قائم با شمشیر ظاهر شود و همه زمینها را دوباره بتصرف خود گیرد و زمینهای شیعیان ما را با خود آنها مقاطعه بندد."

و: "امام جعفر صادق فرمود همانا جبرئیل به دستور خدای تعالی هشت رودخانه در زمین حفر کرد که عبارتند از: سیحان و جیحان و خشوع که نهر شاش(شوش) است، و مهران که نهر هند است، و نیل به مصر و دجله و فرات(که البته هفت تا بیشتر نمی‌شود!). پس آنچه از این نهرها آب گیرد و آب دهد، متعلق به ما و شیعیان ما است، و هر کس بدان دست اندازد به ناحق به ما زور گفته است. و دریائی هم که خشکی‌ها را در میان گرفته است آن نیز متعلق به ماست!" (متن حدیث‌ها در صفحات ۴۰۱ و ۴۰۲).

- "... و حسن میاح گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: ثواب يك درهم که به امام برسد، از کوه احد سنگین‌تر است، و بهتر است از دو هزار هزار (دومیلیون) درهم که در هر راه خیر دیگر مصرف شود!"

- "... و امام صادق فرمود: هیچ‌کاری نزد خدا محبوب‌تر از رساندن پول به امام نیست." (متن حدیث در صفحه ۴۰۲).

- "و نیز نقل کردند از مرحوم شیخ محمد نهاوندی که شبی در عالم رویا می‌بیند بمشهد مقدس رضوی(ع) مشرف شده‌اند و داخل حرم گردیده. سمت

بالای سر حضرت، حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه را می‌بیند. بخاطرش می‌گذرد که اجازه تصرف در سهم امام(ع) را که از آقایان مراجع تقلید دارد، خوبست که از خود آن بزرگوار اذن بگیرد. پس خدمت آنحضرت رسیده، پس از بوسیدن دست مبارك عرض می‌کند تا چه اندازه اذن می‌فرمائید در سهم حضرت تصرف کنم؟ حضرت می‌فرمایند ماهی فلان مبلغ (مقدار آن از نظر قائل مو گردیده بود).

پس از چند سال شیخ محمد مزبور بمشهد مقدس مشرف می‌شود و در همان اوقات مرحوم آیت‌الله حاج آقا حضرت حسین بروجردی هم مشرف شده بودند. روزی شیخ محمد، حرم مشرف می‌شود. سمت بالای سر می‌آیند. می‌بیند همانجائیکه حضرت حجت(ع) نشسته بودند، آقای بروجردی نشسته است. بخاطرش می‌گذرد که از اکثر آقایان راجع اجازه تصرف در سهم امام گرفته خوب است از آقای بروجردی هم اذن بگیرد. پس خدمت آن مرحوم رسیده و طلب اذن می‌کند. ایشان هم می‌فرمایند ماهی فلان مبلغ (همان مبلغی که حضرت حجت(ع) در خواب فرموده بودند).

پس شیخ محمد، تفصیل خواب چند سال پیش در نظرش می‌آید. می‌فهمد که تماش واقع شده، الا اینکه بجای حضرت حجت(ع) آقای بروجردیست. از این داستان دانسته می‌شود که شیعیان در زمان غیبت امام(ع) باید مقام فقیه عادل را بشناسند و او را نایب امام خود بدانند و از او قدردانی کنند و در دانستن وظایف شرعی و احکام الهی با مراجعه نمایند و حکم او را حکم امام دانند. و در داستان حاج علی بغدادی که در کتاب مفاتیح الجنان نقل شده حضرت حجة(ع) به حاج علی فرمود که مراجع نجف اشرف یعنی شیخ مرتضی انصاری و شیخ محمد حسین کاظمینی و شیخ محمد حسن شروقی و کلاء مانند و نیز فرمود آنچه از حق من به آنها رساندی قبول است!" (آیت‌الله دستغیب، از کتاب داستانهای شگفت).

## شیعه و سنی: "استعمار" بزرگ

از گویاترین نمونه‌های کار "مکتب ریا" موضوع اختلاف شیعه و سنی در این مکتب است.

در دو سال اخیر "روحانیت مبارز" حاکم بر ایران که در طول چهار سال حکومت، علیرغم همه کشتارها و ویرانگری‌ها موفق به سرکوبی عصیان کرده‌ها نشده و با سرکشی بلوچ‌ها و ترکمن‌ها و سایر مردم سنی مذهب کشور نیز مواجه بوده است، بمنظور تحبییب این دسته از مردم ایران طرفدار "اصولی" برادری شیعه و سنی از کار درآمده و امام امت بنیانگذار جمهوری اسلامی بارها اعلام فرموده و فتوی داده است که: "دستهای ناپاکی بین شیعه و سنی اختلاف می‌اندازند" و "ایادی استعمار مانع نزدیکی اهل تشیع و تسنن هستند" و "دشمنان اسلام کوشیده‌اند بین برادرهای اهل سنت و اهل تشیع تفرقه ایجاد کنند و نگذارند کسانیکه پیغمبرشان و دینشان یکی است با هم همراه و برادر باشند". نخست‌وزیر همین جمهوری نیز اعلام داشته است که "اختلاف شیعه و سنی سیاستی است که از سوی ابرقدرتها پیش گرفته شده است."

امام امت، طبق معمول فراموش کرده، یا مصلحت دیده است آنچه را خود بکرات در ایجاد تفرقه و دشمنی بین شیعه و سنی گفته و نوشته است (و نمونه‌هایی از آن را بعدا خواهید خواند) فراموش کند، ولی لااقل نخست‌وزیر این جمهوری می‌باید این معما را حل کند که چگونه سیاست اختلاف شیعه و سنی که سابقه هزار و سیصد ساله دارد، و پانصد سال است مبنای ایدئولوژیک حکومت جعفری اثنی‌عشری ایران است، سیاستی است که از سوی ابرقدرتها در پیش گرفته شده است.

البته مکتب شیعه، از همان زمان بنیانگذاری خود، با تسنن که آنین حکومتی دستگاه خلافت بود، دشمنی داشت. ولی این دشمنی به سطح ناسزاگوئی و اهانت‌های وقیحانه به سه خلیفه اول از خلفای راشدین تنزل نیافته بود. سنّیان هم طبعاً نمی‌توانستند به علی بن ابیطالب چهارمین خلیفه از خلفای راشدین خودشان بدگوئی کنند. چنین کاری هم نکردند. حتی به خاندان علی نیز با آنکه به امامت آنان قائل نبودند، دشنام نگفتند. این دشنام‌گوئی‌ها، این نسبت‌های رکیک از قبیل مفعول بودن عمر یا ولدالزنا بودن او و کارهایی از قبیل عمرکشان و

عمرسوزان و سایر طعن و لعن‌هائی که بخصوص از دوران صفویه به بعد رونق گرفت، و "نگذاشت کسانیکه پیغمبر نشان و دینشان یکی است با هم همراه و برادر باشند" در آن وقتی که بر قرار شد که ابرقدرتهای امروزی وجود نداشتند. کار استعمار نیز که هنوز پا به میدان نگذاشته بود، نبود. فقط کار "دکانداران دین" بود که علت وجودی خود را در همین اختلاف می‌جستند، و کار سلاطین صفوی بود که بخاطر پیشبرد هدفهای سیاسی خود به بهره‌برداری از این نفاق‌انگیزی دکانداران دین نیاز داشتند. البته استعمارگران و ابرقدرتان و حتی اسرائیل غیر ابرقدرت نیز از این نفاق و دشمنی بهره‌برداری کرده‌اند. ولی آتش افروزان اصلی اینان نبودند، نخستین دکانداران تشیع در هزار و اندی سال پیش بودند.

از زمان تالیف و انتشار "اصول کافی" تا بامروز، هزاران حدیث کوچک و بزرگ در ذم اهل تسنن و توهین به معتقدات و مقدسات آنها در کتب احادیث و روایات شیعه نقل شده است. شیخ الاسلام ملا محمد باقر مجلسی، قهرمان مبارزه با تسنن در آخر عمر صفوی، که همه تلاش خود را صرف آزار و ایذاء سنیان ایران (یا متهمین به تسنن) کرد، به تنهایی بیش از هزار حدیث محکم در ذم آنان آورد. البته این دشمنی‌ها و اتهامات، جنبه متقابل داشت، و ترکان متعصب عثمانی نیز فجایع بی‌شمار و نفرت‌انگیزی در مورد شیعیان کشور خود مرتکب شدند و نقیبان و "قاضی القضاة"های آنان فتاوی زشت و احمقانه‌ای در مورد اهل تشیع صادر کردند که دست کمی از فتاوی مجتهدان عظام اصفهان در مورد اهل سنت نداشت، ولی آتشی که از همه اینها برمی‌خاست، قرن‌ها پیش از آن بدست دکانداران دین در جهان تشیع افروخته شده بود.

شاید نقل یکی از هزاران حدیثی که در آثار محدثان عالیقدر شیعه در این زمینه روایت شده است این موضوع را روشن‌تر کند:

عمر بن خطاب، قریب یازده سال خلیفه مسلمین بود. در مقام حقه یا غصبی جانشین پیغمبر، در همه این مدت مسلمانان صدر اسلام در نماز خود بدو اقتدا کردند و برای اولین بار در تاریخ اسلام به وی عنوان "امیرالمومنین" دادند. نهضت فتوحات اسلامی در زمان او و به رهبری او آغاز و فراگیر

گردید. ولی همه مورخان مسلمان و غیرمسلمان در این باره هم‌استانند که او از غنائم سنگینی که از این راه بدست مسلمانان می‌افتاد، توشه‌ای برای خود برنگرفت.

طبری در تفسیر معروفش می‌نویسد که: "عمر روزی بر منبر شد و طی خطابه‌ای شدیدالحن گفت که من در رشد اسلام کوششها کردم و تا چنین برومند شده‌ام، اکنون سودجویان قریش می‌خواهند اموال خدا را از دهان بندگانش بریابند، اما تا پسر خطاب زنده باشد چنین نخواهد شد".

وی از زمانی که اسلام آورد تا بهنگاهم درگذشت پیغمبر چه در جنگ و چه در صلح، از نزدیکترین یاران او بشمار می‌رفت، و دلاوری او در بین عرب صورت ضرب‌المثل یافته بود. اعتماد محمد به او در حدی بود که به قول سیوطی در کتاب "اتقان": "... بدخواهان به طعنه می‌گفتند که کافی است عمر نظری ابراز دارد تا آیه‌ای در تائید آن نازل گردد".

بفرض آن هم که هیچکدام از این سوابق تاریخی در نظر گرفته نشود، لااقل این سابقه را نمی‌توان نادیده گرفت که علی، دختر دوازده ساله خود ام‌کلثوم را که از فاطمه زهرا داشت یعنی نوه پیغمبر بود به همسری به عمر داد. و بطوریکه عده‌ای از مورخین نوشته‌اند وی از عمر صاحب پسری بنام زید معروف به "ذوالهالین" شد که در کودکی درگذشت.<sup>۱</sup> وقتی هم که عمر کشته شد، علی بن ابیطالب در خطبه معروف خود چنین گفت:

"فقد قوم الاود، وراوی العمدة، واقام السنة، وخلف الفتنة، ذهب نقی الشوب، قلیق العیب، اصاب خیرها، وسبق شرها، ادی الی الله طاعته و اتقاء بحقه..." (کجی را راست کرد، دردها را درمان کرد، و سنت را برپا داشت، و فتنه را پشت سر گذاشت، پاك جامه رفت و اندك عیب، خیر خلافت را دریافت و از شر آن پیشی جست. طاعت خداوندی را بجای آورد و بر ادای حقش تقوی ورزید)(نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۹، ترجمه فیض الاسلام، صفحه ۷۱۲).

---

۱- در زمان صفویه که دوران اوج دشمنی شیعه و سنی بود، عده‌ای از محدثان کوشیدند که این موضوع را انکار کنند و این ام‌کلثوم را دختر مردی به نام جزول خزاعی بدانند، ولی موضوع از دواج دختر علی با عمر قبلاً توسط کلیه مورخان و محدثان سنی و شیعه قرون اولیه اسلامی تائید شده و حدیث‌سازی‌های صفویه تائیری در نفی آن نداشته است.



و آنوقت ببینید که محدثان بزرگوار "مکتب فیضیه"، درباره همین جانشین پیغمبر و مقتدای ده ساله مسلمین در مسجد پیغمبر، و داماد علی و پدر نواده پیغمبر، چه نوع حدیثی را آنهم از زبان امام جعفر صادق، نواده امام و جانشین همین حضرت علی و خویشاوند مستقیم همین فرزند عمر و همین نواده محمد و علی، روایت کرده‌اند:

- "حسن بن محبوب از ابن زیات و او از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کند که فرمود: خدا لعنت کند بر آنها که می‌گویند عمر بن خطاب، شریف بنی‌عدی بوده است، زیرا که او از عقبه صهاک، کنیز عبدالمطلب بود. و این صهاک زنی بود با کفل بزرگ که شتر می‌چرانید و حبشی بود. در همان موقع که تمایل جفت‌گیری در او پدید آمد، نفیل جد عمر او را دید و هوسش بجنید و بر او افتاد و آن زن "خطاب" را آبستن شد. و خطاب چون به سن بلوغ رسید، چشمش به مادرش صهاک افتاد و از کفل او خوشش آمد و بر روی او پرید و او ختمه را از پسرش خطاب حامله شد و چون صهاک او را بزائید از خویشانش ترسید و فرزندش را بین چهارپایان مکه انداخت. هشام بن مغیره بن ولید کودک را یافت و به خانه خود برد و اسمش را ختمه گذاشت، و این نامگذاری عرب است برای طفل بی‌پدری که به فرزند می‌گیرد. و چون خطاب چشمش به ختمه افتاد که هم خواهر و هم دختر خودش بود به او هوس کرد و او را از هشام خواستگاری نمود و از ازدواج او عمر بدنیا آمد. و بدستی که خطاب هم پدر عمر بود و هم جدش بود و هم دائی او بود، و ختمه هم مادرش بود و هم خواهرش و هم عمه‌اش. و در این باره از حضرت صادق علیه‌السلام شعری بدین مضمون روایت شده است که: من جده خاله و والده و امه اخته و عمه". (از کتاب عقداذرر، نقل از تشیع علوی و تشیع صفوی، صفحه ۹۱).

حدیث، نه تنها در حد اعلی‌احتمانه است، بلکه شرم‌آور است، نه فقط برای اهل تسنن، برای اهل شیعه نیز، زیرا به موجب آن امام جعفر صادق (که چون معصوم است نمی‌تواند حرف خلاف واقع بگوید) ادعا می‌کند که جد بزرگوارش علی، خلیفه و امام (که او نیز معصوم و طبعاً مانند خود امام صادق به همه حقایق واقف بوده)، در عین این وقوف، دخترش را به يك زنزاده

شوهرداده، و از این زنازاده صاحب نوه‌ای شده است که نوه فاطمه‌زهرا و نواده رسول خدا نیز بوده است.

ولی نه آخوند حدیث‌ساز، که هدفش فقط جعل يك حدیث دست اول و چشمگیر است، به این مسائل فرعی کار دارد، و نه مومن زبان‌بسته‌ای که مقلد اوست. زیرا وظیفه مقلد فقط قبول محض و بی‌چون و چرای فرمایشات "حجة الاسلام" است و حجة الاسلام نیز نمایندگی تام‌الاختیار حضرت ولی عصر را دارد.

از همین دیدگاه است که این حدیث دیگر، باز از همان امام جعفر صادق و این بار توسط اعظم المحدثین، اعلم العلماء، علامه ملا محمد باقر مجلسی رحمة الله علیه و رضوانه در جلد نهم بحار الانوار برای افاضه کافه مسلمین نقل شده است:

- "از حضرت امام جعفر صادق منقول است که در روز قیامت خدا به داوری نشسته و صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، پیرامونش صف خواهند بست. و حضرت امیرالمومنین بیراق لواء الحمد را که از مشرق تا مغرب گسترده شده و بلندیش هزار سال راه است، در دست خواهد گرفت. و آنگاه امامان، شفاعت شیعیان را خواهند کرد و گناه‌های آنها را به سنیان منتقل خواهند ساخت و ثوابهای سنیان را به شیعیان خواهند داد! و حضرت علی علیه السلام که سقای حوض کوثر است از آن آب بجز به شیعیان نخواهد داد، چنانکه سنیان لعین در آن گرمای سوزان قطره‌ای آب نمی‌یابند و دل‌هایشان از تشنگی کباب می‌شود".

گمان می‌کنید این توهین‌ها و ناسزاها، این فتاوی و احکام خصمانه، مربوط به همان قرون گذشته بخصوص دوران صفوی بوده و بعدها این "نفاق‌افکنی" پایان گرفته است؟ یا آنکه بموازات توسعه نفوذ و مرجعیت طبقه آخوند در کل و جزء امور مملکت در قرن گذشته و قرن حاضر، روز بروز این احادیث و روایات فراوانتر، این ناسزاگوئی‌ها بیشتر، و این تعصبات گسترده‌تر شده است؟

خود آیت‌الله العظمی موسوی خمینی، پیش از آنکه ماجرای قیام کردستان دولت جمهوری اسلامی را به در‌دسر بیندازد و "ماهیت استعماری نفاق‌افکنان بین شیعه و سنی" برایش روشن شود، صراحتاً در کتاب خود نوشت:

"سنیان خود را در محکمه عدل و انصاف و شرف و انسانیت محکوم و رسوا کرده‌اند" (کشف الاسرار صفحه ۵۷).

"عمر بن الخطاب یا وهسرائی بود که تا قیامت نمونه کفر و زندقه است. مخالفت او و ابوبکر با قرآن در حضور مسلمانان امری رایج بود. او ابائی نداشت که به خدا یا جبرئیل نسبت اشتباه دهد، و پیغمبر را دیوانه بشمارد، و اگر هم چنین می‌گفت سنیان نیز از جای برمی‌خاستند و متابعت او را می‌کردند. شرح مخالفت‌های عمر با گفته‌های پیغمبر اسلام محتاج به يك کتاب است" (همان کتاب صفحه ۱۲۰).

"ابوبکر و عمر با قرآن مخالفت کردند و احکام خدا را بازپچه قرار دادند و از پیش خود حرام و حلال درست کردند و به دستورات خدا و احکام دین جاهل بودند... و کارهای بد عمر بیش از آن است که گفته شود، مثل سنگسار کردن زن حامله و زن دیوانه و آتش زدن در خانه پیغمبر" (همان کتاب صفحه ۱۱۱).

"در آن موقع که پیغمبر خدا در حال احتضار بود، جمع کثیری در محضرش بودند. فرمود بیانید برای شما يك چیزی بنویسم که هرگز به ضلالت نیفتید. عمر بن الخطاب گفت پیغمبر هذیان می‌گوید، و این کلام یاوه که از ابن خطاب یا وهسرا صادر شده است تا قیامت دلیل کفر و زندقه اوست" (همان کتاب صفحه ۱۱۹).

"ابن عباس با عمر درباره خلافت علی بن ابیطالب احتجاج کرد و عمر باو گفت پیغمبر در حال مرض می‌خواست تصریح کند باسم علی بن ابیطالب، ولی من مانع شدم" (همان کتاب صفحه ۱۵۳).

"دین خدا و قانونهای آسمانی که همان مذهب حقه شیعه است. در سایه مجالس عزاداری تا کنون بپا مانده و پس از این هم بپا خواهد ماند. اگر این روضه‌ها و عزاداریها نبود، تا کنون از دین حقیقی که مذهب شیعه است اثری

بجا نمانده بود، و مذهب‌های باطل که شالوده‌اش از سقیفهنی‌ساعده ریخته شده و بنیانش بر انهدام اساس دین بود جایگیر حق شده بود" (همان کتاب صفحه ۱۷۳). همه این نظرات، در آن موقع نوشته و منتشر شد، طبعاً حجت قاطع بود، زیرا يك مجتهد جامع‌الشرایط، يك فقیه، يك آیت‌الله العظمی، نمی‌تواند نظری را که خلاف واقع باشد به مقلدین خود اعلام کند. ولی اتفاقاً خود همین مرجع عالی تقلید (اعلی الله مقامه) است که پس از ارتقاء به مقام ولایت فقیه بکلی زیر حرف خود می‌زنند و با همان قاطعیت می‌گویند:

- طرح اختلاف بین مذاهب اسلامی از جنایاتی است که بدست قدرتمندان و عمال از خدا بی‌خبر آنان ریخته شده و هر روز بر آن دامن می‌زنند تا اساس وحدت مسلمین را از پایه ویران نمایند (در پیام به زائران ایرانی بیت الله الحرام ۱۶ شهریور ۱۳۶۰)

- دست‌های ناپاکی بین شیعه و سنی اختلاف می‌اندازد نه شیعه هستند و نه سنی. ایادی استعمارند، اینها هستند که نمی‌گذارند اتحاد بین تشیع و تسنن صورت بگیرد از ملی‌گرایی خطرناکتر، ایجاد اختلاف بین اهل سنت و جماعت با شیعیان است (از روزنامه اطلاعات ۱۶ دی ۱۳۶۰)

- دشمنان اسلام کوشیده‌اند بین برادرهای اهل سنت و اهل تشیع تفرقه ایجاد کنند، بطوریکه شیعه‌ها، سنی‌ها را تکفیر کنند و سنی‌ها، شیعه‌ها را. لکن ما با ملت‌های مسلمان در هر مذهبی هستند و هر کشور هستند، برادری خودمان را اعلام می‌کنیم (خطاب به نمایندگان جامعه روحانیت تسنن، ۲۰ دی ۱۳۶۰)

- شما میدانید که آقایان اهل سنت و علمای شیعه مدتها است زحمت می‌کنند که تفرقه را کنار بگذارند. و کسانی که پیغمبرشان یکی است و دینشان یکی استف همراه و برادر باشند. لکن افرادی کوشش می‌کنند که آنها را به هم بدبین کنند و تفرقه ایجاد کنند. این گونه کارها برفع مسلمین نیست و این افراد خیرخواه ما نیستند. این گونه تفرقه‌اندازیها خدمت به امرپالیسم است (خطاب به ائمه جمعه استان بوشهر، ۱۱ شهریور ۱۳۶۱)

همینطور است در مورد نفاق افکنی بین شیعه با دیگر فرقه‌های اسلامی، که آیت‌الله خمینی، در سال‌های قبل، درباره یکی از مهمترین آنها یعنی وهابیان عربستان سعودی و پرده‌داران کعبه چنین نوشته است:

- "این سعودی‌های وهابی که عبدالعزیز بن سعود رهبر آنها بود، مشتی وحشی‌های نجد و شترچران‌های ریاض و عاری از دانش و تمدن و از رسواترین ملل جهان و از وحشی‌ترین عائله بشری محسوب می‌شوند. اینها صحرا نشینان سیاه بی‌خردی هستند که مراسم دینداری را بکلی ترك کرده و جمیع مراسم مذهبی و تشریفات دینی را کنار گذاشته، حتی پیغمبر را پس از رحلت از چوبدستی هم کمتر دانسته‌اند" (کشف الاسرار، صفحات ۵ و ۶)

ولی همین آیت‌الله العظمی، چند سال بعد، در پاسخ به نامه پادشاه وهابی همین مملکت چنین اظهار داشته است:

- "اینجانب تمام گرفتاریها و بدبختیهای مسلمین و دولتهای کشورهای اسلامی را در اختلاف و نفاق بین آنان می‌دانم. دستورات عبادی سیاسی پیامبر اسلام مسلمانان را به اعتصام به حبل الله دعوت می‌فرماید و از هرگونه تفرقه و اختلاف برحذر می‌دارد". (پاسخ آیت‌الله خمینی به پیام ملك خالد پادشاه عربستان سعودی ۱۹ مهر ۱۳۶۰).

با این همه مسلم است که در "نخستین حکومت الله در روی زمین"، دروغ و ریا را راهی نیست، همچنانکه اصولاً در فرهنگ آخوند راهی نیست!

### سادات: عزیزان بی جهت

موضوع "سادات اولاد پیغمبر" و امتیازات الهی و زمینی آنان، از نخستین ابداعات مکتب دکانداران بزرگوار دین بود. با این ابداع، سنت پابرجائی از طفیلی‌گری و مفتخواری سنتی در جهان تشیع بوجود آمد، که با مرور زمان نه تنها در تضعیف اصالت این آئین، بلکه در تضعیف همه بنیاد فکری و فرهنگی جامعه ایرانی اثری عمیق بخشید.

سید، چنانکه همه می‌دانید، در عربی مفهوم "آقا" و سرور را دارد. خود محمد نیز سیدالانبیاء و سیدالمرسلین خوانده شد. ولی در ایران شیعه این عنوان اختصاصاً به کسانی داده شد که نسبشان از راه فاطمه زهرا به محمد می‌رسید و برای این عده از همان آغاز قائل به فضائل و امتیازات استثنائی فراوانی شدند که سایر بندگان خدا از آن محروم بودند.

- "شیخ صدوق رحمة الله علیه در کتاب امالی نقل می‌کند از کشاف حقایق، جعفر بن محمد (امام جعفر صادق) علیه السلام، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت از اولین تا آخرین مردم در یکجا جمع شوند، و ظلمت بر آنها مستولی گردد، و به خدا التماس کنند که آن ظلمت برطرف گردد. پس قومی نورانی پیدا شوند. مردم پرسند شما پیغمبرانید؟ گویند نیستیم! پرسند ملائکه‌اید؟ گویند نیستیم! پرسند شهدائید؟ گویند نیستیم! پرسند پس خود بگوئید که هستید؟ گویند ما ساداتیم. و همان وقت از آسمان ندا رسد که ای جماعت سادات، درباره هرکس که دوستدار شما بوده است به درگاه ما شفاعت کنید که آنرا می‌پذیریم" و: "آیت‌الله حلی رضوان الله مقامه، در همین باره در وصیت نامه خود به فرزندش این حدیث را از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: چهار طایفه‌اند که من شفیع آنهایم در روز قیامت هر چند به اندازه تمام روی زمین گناه داشته باشند: اول کسی که سادات را گرمی دارد. دوم کسی که اوامر آنها را انجام دهد. سوم کسی که در کارها با آنها کمک کند. چهارم کسی که هم به زبان و هم به دل آنها را دوست بدارد. (نقل از کتاب معراج، آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب، شهید محراب)

وچنان سخن سخیفی به شخصی نسبت داده شده است که اعلام کرده بود که در اسلام میان غلام حبشی و سرور قریشی امتیازی نیست، و از آنها آنکس که پرهیزکارتر است، از نظر خدا شایسته‌تر است، که البته این حکم اخیر، حتی حکم خود محمد نیز نیست، حکم صریح قرآن است (سوره حجرات آیه ۱۳).

در این صورت، می‌توان پرسید که يك آدم گردن کلفت مفتخوار، که نه اختصاصا پرهیزگار باشد، نه اختصاصا عالم و نه خادم خلق، ولو آنکه مسلمان باشد، ولو آخوند و آخوندزاده هم باشد، تنها بدین جهت که نسبت او به یکی از اولاد ائمه می‌رسد، چه امتیازی، شرعی یا عرفی، بر آن زحمتکش مسلمان دیگری دارد که علم آموخته باشد، پرهیزگار باشد، از کار شرافتمندانه خود زندگی بکند، ولی این عیب در کارش باشد که پدرش یکی از سادات بزرگوار حسنی یا حسینی نبوده است؟

در تاریخ هزار و چهارصد ساله تشیع، عامل بسیاری از فجایع، جنایات، کشتارها و منکرات، همین کسانی بوده‌اند که به راست یا به دروغ، عنوان "سید

اولاد پیغمبر" داشته‌اند. بسیار تبهکاران سرشناس و منفور عنوان سید داشته‌اند، و بسیاری از آنهایی که دادگاه‌های همین جمهوری اسلامی آنرا بنام "شکنجه‌گران ساواک" و محاربان با خدا اعدام کرده‌اند، نیز سید بوده‌اند. همچنانکه بسیاری از شکنجه‌گران کنونی زندان اوین و دادگاههای شرع اسلامی از سادات "صحيح النسب" هستند. خیلی‌ها به یاد دارند که فرزند یکی از آیت‌الله‌های متوفی بسیار معروف و بسیار مبارز که خود از کارگردانان سیاسی کشور بود، چند سال پیش بر اثر عرق‌خواری بی‌حساب در جوانی درگذشت. در همان هزار و صد سال پیش ثقة‌الاسلام کلینی، پیش کسوت مکتب روحانیت مبارز در "کافی" حدیثی آورد که به موجب آن موسی مبرقع، فرزند امام رضا و برادر امام محمد تقی "اهل ساز و آواز بود و می‌می‌خورد و عشق‌بازی می‌کرد". (متن حدیث در صفحه ۳۸۴).

با چنین ضوابطی، چطور پیامبر اسلام می‌تواند شخصا ضمانت کند که در روز قیامت، خداوند نه تنها خود سادات را بصورت نورانی به صحرای محشر خواهد آورد، بلکه به آنان خواهد گفت: "ای جماعت سادات، دربار هر کس که دوستدار شما بوده است، بدرگاه ما شفاعت کنید که آنرا می‌پذیریم!" و چون جای استثنائی در این تعهد نگذاشته است، موظف خواهد بود که این شفاعت را، ولو در مورد يك قاتل یا دزد یا عرق‌خوار یا فاحشه، بپذیرد!

تخصیص همه این فضائل و کرامات به جماعت "سید اولاد پیغمبر"، دو انگیزه اساسی داشت: یکی اینکه در جهان تشیع چون امامت ارثی بود، میراث بردن از نام و مقام امام نیز مایه اعتباری خاص در برابر آنهایی می‌شد که چنین امتیازی را نداشتند. دیگر اینکه از این راه سادات بزرگوار فقط بهمین بدلیل که سادات بزرگوار هستند، حق برخورداری مادام‌العمر از وجوه خمس مومنین را داشتند و رزق و روزی تمام دوره زندگیشان تامین می‌شد.

استناد این مفتخواران شرعی به آیه‌ای از قرآن بود که: "ای اهل ایمان، هر چه به شما غنیمت رسد، خمس آن خاص خدا و رسول و نزدیکان او و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان است." (سوره انفال آیه ۴۱) و این گفته از طرف "دکانداری دین" به نحو خدایپسندانه‌ای مورد تفسیر قرار گرفت: اولاً در استفاده از این ممر درآمد حلال، خدا و رسول و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان کنار

گذاشته شدند و تنها "نزدیکان" رسول مورد توجه قرار گرفتند، که از آنها بصورت اقربا (ولدی القربی) یاد شده بود. ثانیاً این نزدیکی خیلی کشدار شد، یعنی نه تنها اقربای رسول را شامل شد، بلکه بصورت باران رحمت، تمام اولاد آنان و اولاد بعدی آنان را تا زمان قیامت حضرت قائم و احیاناً تا روز قیامت مشمول برکات خود کرد. مقرر شد در تمام این مدت، طبق حکم صریح و روشن فقهای عالیقدر که: "شرع انور مصرف خمس را منحصر کرده است به سادات و ملاها" (آیت‌الله خمینی، کشف الاسرار صفحه ۲۶۰)، مومن شیعه موظف باشد زحمت بکشد و درآمد بدست آورد و خمس شرعی آنرا بمراجع عالیقدر تقلید بدهند و مراجع عالی تقلید نیز موظف باشند این وجوه را در اختیار دعاگویان ممتاز شرع مبین یعنی سادات و ملاها قرار دهند. نحوه این تقسیم توسط این اعظم منجمه آیت‌الله العظمی خمینی مشخص شده است:

"خمس را باید دو قسمت کنند: یک قسمت آن سهم سادات است، و نصف دیگر آن سهم امام علیه‌السلام است که در زمان غیبت امام باید به مجتهد جامع‌الشرائط بدهند (آیت‌الله خمینی کشف الاسرار صفحه ۲۵۹) و: "بودجه، فقط بعد از آنکه بودجه سادات داده شد، باید در راه مصالح کشور صرف شود" (کشف الاسرار صفحه ۲۶۰)، که البته مسئولان امور اقتصادی مملکت می‌باید این اولویت شرعی را همیشه در نظر داشته باشند.

در چنین شرائطی ممتاز، طبعا "سید اولاد پیغمبر" بودن، هم کم‌زحمت‌ترین کارها است، هم پربهرترین آنها<sup>۱</sup>. اشکال کار، تنها در "اثبات و احراز" این "سیادت" است، که آنهم از راه استناد به اسناد معتبره خانوادگی و شجره‌نامه‌های موثق، چندان دشوار نیست.<sup>۲</sup> وقتی فی‌المثل خاندان صفوی، با همه سرشناسی خود، بتواند ناگهان از مقام زادگان "شیخ صفی" غیر سید به مقام "سادات صحیح‌النسب موسوی" ارتقاء پیدا کند که با ۲۱ پشت از شیخ

---

۱- از جمله برکات است که: زن یا دختری که به صیغه سید درآید، خودش بعنوان عروس پیغمبر به بهشت می‌رود، و پدر و مادر و بستگانش نیز در روز جزا بی‌احتیاج به سوال و جواب با شفاعت وارد بهشت می‌شوند.

۲- یادآوری می‌شود که همین آیت‌الله، در موقعی که مصالح عالیه اسلام اقتضای دیگری پیدا می‌کند، متذکر می‌شود که: اولاد عرب بر عجم یا عجم بر عرب هیچ فضیلتی ندارند. فضیلت در تقوی است. فضیلت در تعهدات است. (در کنگره آزادی قدس، جماران، ۱۸ مرداد ۱۳۵۹).



صفی به امام موسی بن جعفر می‌رسیده‌اند، پیدا کردن سلسله‌النسب مومنینی که اینقدر سرشناس هم نیستند، بمراتب آسانتر است. اشکالی نیز ندارد که وجود این همه سادات مصطفوی، سادات علوی، سادات فاطمی، سادات حسنی، سادات حسینی، سادات موسوی، سادات رضوی، با حساب ریاضی توارث و تکثیر تطبیق نکند.

طایفه سادات، طبعاً اولاد ائمه یازده‌گانه شیعه از علی ابن ابیطالب تا امام عسکری هستند، که تعداد فرزندان ذکور آنان بدینقرار بوده است:

علی ابن ابیطالب: ۱۸ پسر، امام حسن ۲۰، امام حسین ۳، امام زین‌العابدین ۱۲، امام محمد باقر ۵، امام جعفر صادق ۷، امام موسی کاظم ۱۸، امام رضا ۱، امام محمد تقی ۲، امام علی النقی ۴، امام حسن عسکری ۱.

بدین ترتیب جمع کل اولاد ذکور ائمه، از امام اول تا امام یازدهم، نود و یک نفر می‌شود، که الزاماً اکثریت قریب به اتفاق کلیه سادات کوچک و بزرگ شیعه از اعقاب آنانند. همانطور که امام جعفر صادق سهم اول را در عالم حدیث دارد، امام موسی کاظم نیز بزرگترین سهم را در جهان سادات داراست. زیرا قسمت اعظم سادات خود را موسوی می‌دانند. این علاقه خاص مدعیان سیادت به موسی بودن از اینجا ناشی شده است که از راه فرزندی امام موسی کاظم خود بخود بصورت براد ناتنی امام رضا نیز در می‌آیند. با همین انگیزه، اولاً سعی شد تعداد پسران آن حضرت، از ۱۸ که رقم مسلم بود تا سی و چهل و بالاخره شصت (چنانچه در کتاب عمدة المطالب آمده است) بالا برده شود. ثانیاً احادیث موقتی کشف و روایت شود که زیادی غیر قابل قبول اعقاب آن حضرت را توجیه کند، تا از این راه در صحت شجرة‌النسب سادات موسوی (که به فراوانی مور و ملخ نه تنها در ایران و عربستان، بلکه در بین‌النهرین، لبنان، آسیای مرکزی، قفقاز، نواحی خلیج فارس و هندوستان وجود دارند)، جای تردیدی باقی نگذارد. یکی از رایج‌ترین این احادیث این بود که آن حضرت شبها از زندان هارون الرشید (که قسمت عمده عمر وی در آنجا سپری شد) با طی‌الارض به سرزمینهای مختلف مسافرت می‌فرمود، و در هر جا با زن جمیله و عقیقه‌ای بطور متعاً ازدواج موقت می‌فرمود و صبح باز می‌گذشت، و با اعجاز امامت، بلااستثنا از همه آنها صاحب پسر می‌شد.

با تمام این مراتب، محاسبه‌ای ساده روشن می‌کند که اگر هم تمام این فرزندان ذکور ائمه، بنا به سنت رایج قبل از بیست سالگی از دواج کرده باشند و هیچکدام از ایشان نیز در جوانی نمرده باشند (و حال آنکه فی‌المثل اسماعیل فرزند ارشد امام جعفر صادق در جوانی مرد) و اگر فاصله هر دو نسل بیست سال بیشتر منظور نشود، باز هم رقم کل سادات صحیح‌النسب در عصر ما از دو میلیون نفر تجاوز نمی‌کند در حالیکه هم اکنون لاقلاً ده میلیون نفر در داخله ایران خود را سید می‌شمارند. مضافاً بر اینکه سادات بسیاری نیز در خارج از ایران بسر می‌برند.

در دوره ناصرالدین شاه قاجار، که جمعیت "ممالک محروسه ایران" کمتر از ده میلیون نفر برآورد می‌شد. طبق گزارش میرزا ملکم خان معروف "شماره سادات به دو تا سه کرور خانواده می‌رسید". وی در همان موقع در گزارش محرمانه خود به وزارت خارجه دولت فخریه انگلستان در مورد این عده می‌نویسد: "طایفه دیگری که آبروی دین اسلامیه را برده‌اند، همین سادات هستند. سیدهای دروغین، سقا، گدا، دورمگرد، همگی بجهت تکدی پارچه سبزی به سر و پارچه سبزی دیگری به کمر خود بسته‌اند، و اولاد این قوم کذاب تعدادشان هر روز بیشتر می‌شود!" (از کتاب اسرار و عوامل سقوط ایران، دفتر اول) احتمالاً اگر قرار بود مرحوم ملکم خان، امروز گزارشی تکمیلی برای این گزارش اصلی تهیه کند، متذکر می‌شد که در "اولین حکومت الهی پس از صدر اسلام"، همچنانکه رقم آخوند از صد و بیست هزار به هفتصد هزار رسیده، تعداد سادات اولاد پیغمبر نیز کم و بیش به همین مقیاس بالا رفته است.

چون مرکز اصلی تشیع، مملکت ایران بود از همان آغاز کار، مکتب روحانیت مبارز مناسب دید که سادات بزرگوار، همانطور که از جانب پدر به خاندان رسالت می‌رسند، از جانب مادر نیز به خاندان سلطنتی ایران برسند، تا نسب از دو سو برده باشند. و همان وقت این کشف تاریخی مهم صورت گرفت که امام حسین، پدر امام سجاد، با شهربانو دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی از دواج کرده است و امام سجاد زاده این زناشوئی بوده است.

- در احادیث معتبر است که شهربانو دختر یزدگرد پسر شهریار ساسانی با خواهرش "کیهان بانو" یا "جهان بانو" در عهد عثمان یا در زمان

خلافت امیرالمومنین، در یکی از جنگهای خراسان اسیر شدند و به مدینه فرستاده شدند. امیرالمومنین، عنوان این دو شاهدخت را از اسارت و کنیزی، به عنوان دو دختر محترم و آزاد تغییر داد و مخیرشان کرد که خواستگار دلخواه خود را بپذیرند. شهربانو میان امام حسن و امام حسین برادر کوچکتر را قبول کرد و گفت که: "دختر دوشیزه را مردی دوشیزه باید". و کیهان بانو محمد بن ابی بکر را به همسری خود برگزید. و قاسم بن محمد که از کیهان بانو بدنیا آمد با علی بن الحسین سیدالعابدین که فرزند شهربانو است، خاله زاده به حساب می‌آیند. شهربانو شاهدخت ایرانی هنگام نخستین وضع حمل خود از دنیا رفت و نتوانست پسری ماند علی ابن الحسین را در دامن خود ببیند. ("نقل از کتاب معصوم پنجم حسین سیدالشهدا).

این افسانه، بخصوص در دوران صفوی که تثبیت ارتباط تشیع به ایران مورد توجه خاص سلاطین بود، قبول عام یافت و احادیث متعدد در تائید آن نقل شد، که البته اشکال کار همه آنها این بود که صحت این روایات با بدیهیات تاریخ تطبیق نمی‌کرد. به این تناقض، در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی چنین اشاره شده است:

- "علامه مجلسی در بحارالانوار، جلد یازدهم، پس از نقل اخبار چندی آوری درباره ازدواج امام حسین با شهربانو، نقل می‌کند که مادر امام سجاد زین‌العابدین، دختر یزدگرد بود که در زمان عمر او را به اسارت به مدینه آوردند و او امام حسین را پسندید و از او تنها يك پسر بدنیا آمد که همین امام سجاد است". (تذکر دکن شریعتی: میدانیم که امام در سال ۳۸ هجری متولد شده است. یعنی ۲۰ سال پس از ازدواج مادرش با امام حسین!) در این قصه تصریح شده که شهربانو از اسرای فتح مدائن است و عمر قصد داشت او را بکشد و حضرت امیر نجاش داد... ولی سازندگان این داستان متوجه نشده‌اند که وقتی می‌خواهند نشان دهند که امام سجاد نواده یزدگرد است و مادرش شهربانو، این اشکال پیش می‌آید که امام حسین باید در سال ۱۸ هجری، در ۱۵ سالگی ازدواج کرده باشد، و امام سجاد، فرزند او، در سال ۳۸ هجری متولد شده است، و تصریح هم شده که شهربانو جز وی فرزندی نیاورده است.

علامه مجلسی که متوجه عیب کار شده، این راه حل را برای رفع اشکال یافته است که بگوید بعید نیست که در این روایت کلمه عَمَر تحریف کلمه عثمان باشد، یعنی قضیه در زمان عثمان اتفاق افتاده، اما بجای عثمان، عمر نوشته‌اند. اگر بتوانیم چنین اشتباهی را باور کنیم آن اشکال رفع می‌شود اما اشکال دیگری شبیه به آن پدید می‌آید و آن اینکه باز میان شکست یزدگرد و اسیر شدن خانواده‌اش بیست سال فاصله می‌افتد.

توجیه علامه مجلسی از این که چرا شهربانو نام خود را به حضرت امیرالمومنین "جهانشاه" بیان کرد و آن حضرت آنرا به "شهربانویه" تغییر داد، بسیار جالب است: "برای اینکه شاه از اسامی خدای تعالی است!".

این نیز جالب است که طبق حدیث موثق، شهربانو می‌گوید من قبل از وزود لشکر اسلام به ایران مسلمان شدم. زیرا شبی خواب دیدم که حضرت پیغمبر، همراه امام حسین آمدند به خانه من در کاخ یزدگرد و آن حضرت در جواب مرا برای امام علیه‌السلام عقد فرمود، و شب بعد نیز حضرت فاطمه علیها‌السلام آمد و مرا به اسلام خواند و من مسلمان شدم. بدین ترتیب معلوم می‌شود که اول مراسم ازدواج دختر مجوس پادشاه ساسانی با پسر پیغمبر انجام گرفته است و بعد مراسم مذهبی تشریف این دختر به اسلام!

در حدیث معتبر دیگری که قبلاً نقل شد (صفحه ۲۰۱)، خواندید که حضرت محمد عین همین کار را در مورد نرجس خاتون نواده قیصر روم کرده یعنی باتفاق امام حسن عسکری در خواب به کاخ قیصر روم رفته و نرجس خاتون را برای امام علیه‌السلام عقد فرموده است، و شب بعد نیز حضرت فاطمه علیها‌السلام آمده و این دختر را مسلمان کرده است. ظاهراً راویان بزرگوار حدیث یا این نحوه کار را از عادات خاص رسول‌الله می‌دانسته‌اند یا ابداع دیگری به عقلشان نمی‌رسیده است.

### امامزاده: دکانی پربرکت

به موازات وظیفه شرعی "سید سازی"، دکانداران دین به "امامزاده سازی" نیز پرداختند، و این شغل بخصوص در دوران صفوی قاجار رونق بسیار یافت.

قبلاً گفته شد که اولاد ذکور امامان جمعا ۹۱ نفر بودند، که اگر از این عده خود امام دهگانه از حسن بن علی تا حسن عسگری که بقعه و بارگاه خاص دارند، مستثنی شوند، کلیه امامزاده‌ها اولاد همین هشتاد فرزند ذکور ائمه‌اند. از این جمع، عده‌ای تا آخر در عربستان و بین‌النهرین ماندند و عده‌ای نیز به سرزمینهای اسلامی دیگر رفتند. بدیهی است که عده زیادتری هم به ایران کانون اصلی تشیع آمدند.

امامزاده‌هایی که صاحب بارگاه و بقعه خاص شدند، طبعاً دو سه نسل اول بعد از امام بودند. زیرا می‌بایست همه اعقاب امامان، امامزاده محسوب شوند، برای هر "سید" صحیح‌النسب ساختن بقعه و بارگاه خاصی لازم می‌آمد. در این صورت با محاسبه نسبت متوسط افزایش افراد یک خانواده در طول سه نسل تعداد مجموع فرزندان و نوادگان ذکور، این هشتاد نفر نباید از هزار تجاوز کند. در صورتیکه در مجلدات هفدهگانه جغرافیای نظامی شهرستانهای ایران، تالیف حاجی علی رزم‌آراء (چاپ ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵)، بتنهائی از ۲،۷۰۰ امامزاده یاد شده است که ۴۴۴ تا از آنها تنها متعلق به دارالمومنین قم است.

انگیزه این فریبکاری نیز، مانند فریب سید سازی روشن است: وجود یک امامزاده در یک شهر یا روستا یا قریه، از یکسو ضامن جلب توجه زائرین محل و جلب زوار از نقاط دیگر است، از طرف دیگر ضامن رزق و روزی متولی بقعه‌دار، زیارتنامه‌خوان، کفشدار امامزاده و دعاگویان دیگر آن. ضمناً محل امامزاده مرکز رتق و فتق مومنین توسط ملا یا آخوند یا پیشنماز محل نیز هست، و اگر امامزاده بحد کافی معتبر و محل زیارت باشد، از راه موقوفات و نذورات، و گنبد و گلدسته و محراب، درآمد خدایسندانه‌ای برای دعاگویان تأمین می‌شود.

بر این اساس بود که فنّ شریف امامزاده سازی در هر شهر و هر ده و بالای هر کوه و ته هر دره و هر جای دیگری که محل تردد بود رونق گرفت.

احادیث و تذکره‌ها و شجره‌نامه‌های متعددی برای تثبیت شجره‌النسب امامزاده‌های نوشناخته بدست آمد. جای پاهای مختلفی از خود آن بزرگواران یا از اسب و الاغشان کشف شد. در حفاریهای به استخوانهای دست نخورده آنان برخوردند. و هر وقت هم که هیچکدام از اینها ممکن نشد، یکی از مومنین "خوابنما" شد و مدفن امامزاده را در عالم رؤیا یا در عالم مکاشفه دید و آنرا اعلام کرد.

البته برای هیچ يك از این امامزاده سازیها همانند "حدیث‌سازی"ها و "سید سازی"ها و "معجزه سازی"ها، اشکال شرعی دیده نشد. حتی این کار در مواردی خاص حلال مشکلات نیز می‌شد.

- قبله عالم (ناصرالدین شاه) از اینکه زنانش به حضرت عبدالعظیم می‌رفتند و احتمال داشت در آنجا سر و گوشی بجنبانند، ناراحت بود. از ملاباشی وقت در این باره چاره‌جویی کرد، و ملاباشی یکی دو روز بعد خوابنما شد که درخت چنار روبروی در اندرون نظرکرده امام زمان است. از آن پس رسم شد که بانوان حرم بجای ضریح حضرت عبدالعظیم به آن درخت دخیل ببندند و برای انجام حاجات خود به آن متوسل شوند. " (نقل از خاطرات بزرگ امید مخبر همایون، چاپ تهران ۱۳۳۵)

### فرهنگ بهشت زهرا

اگر در غالب میزاتی از فرهنگ ریا، که بدانها اشاره شد، بارزترین جنبه این میزات مسخرگی و پوچی آنها است، در مبحث کنونی در درجه اول جنبه شوم و غیرانسانی آن است که چشمگیر است. زیرا این خصیصه‌ای است که نه تنها با فرهنگ اصیل و ریشه‌دار ایرانی بلکه اصولا با مفهوم فرهنگ انسانی مابینت دارد.

در طول سده‌های دراز، آئین ایرانی، اندیشه ایرانی، ایدئولوژی ایرانی، بر اساس احترام به اصول زندگی و سازندگی و امید، پی‌ریزی شده بود. در سروده‌های گاتاها و یشتها، بارها از اهورامزدا، بعنوان آفریدگار شادی، سرچشمه شادیهها، زاینده شادمانی، شادی‌بخش و بخشایش شادی‌انگیز، نام برده شده است. فرهنگ ایران که بر تاکید به همین اصول تکیه داشت، فرهنگی بود

که زندگی، تندرستی، راستی، شادمانی، را از مظاهر خدا، و مرگ بیماری و دروغ را از جلوه‌های اهریمن بشمار می‌آورد.

در بنیانگذاری تشیع، اصول بنیادی دیگری بصورت آزادگی و گردن‌فرازی، بدین اصول کهن افزوده شد، ولی اینها نیز جنبه‌ای کاملاً مثبت داشت. فرهنگ مرگ و عزاء، فرهنگ ناله و شیون، فرهنگ سین‌زنی و نوحه‌خوانی، فرهنگی بود که بعدها در مکتب فکری دکانداران دین ساخته و پرداخته شد. در این مکتب بود که شهادت حسین، بجای سرمشق آزادگی، وسیله گرفتن اشک از مومنین شد، و کربلا بجای جلوه‌گاه جانبازی، بصورت صحنه شام غریبان در آمد، و شهادت بعوض آنکه حربه‌ای برای سرکشی در برابر بیدادگری باشد، مفهوم "شهیدپروری" تعصب‌گرایانه را یافت که هدفش رسانیدن هر چه زودتر مومن به قصور پرنعمت بهشت و حور و غلمان آن بود. در این فرهنگ "بهشت زهرا"، مقلدان زبان‌بسته مکتب دکانداران دین، از مجتهدان بزرگوار خود آموختند، که از رسول‌الله تا امام دوازدهم، همگی راهگشای مومن را به سوی آموزش، درجه‌گریه و ناله او دانسته‌اند و در مقابل این را نیز تصریح کرده‌اند که هر کس یکبار به قهقهه بخندد، چنان از سر به جهنم می‌افتد که تا هفتاد طبقه معلق‌زنان فرو رود، و تازه پیش از آنهم "به هر موئی از او مسلط گردد ماری و عقربی تا روز قیامت".

و آموختند که مومن تنها با همین اشک و ناله، می‌تواند امامان را وادار به شفاعت خود کند و آخرتش را از این راه بخرد، نه از راه کارهای خیری که هم زحمت دارد و هم اجر اخروی ندارد.

در گنجینه بزرگ احادیث، در کرامات و مواهب عظیمه‌گریه و ضجه، حدیث‌های متعدد و البته معتبر و موثقی روایت شده و حتی در "اصول کافی" يك باب مخصوص بنام "باب البكاء" به اشک و گریه اختصاص یافته است:

"و چون گریه کنی از روی ترحم برحسین، خدا جمیع گناهان ترا بیمارزد از صغیره و کبیره، کم یا بسیار، هر اندازه باشد و هر چه باشد!" (متن حدیث در صفحه ۴۲۹).

به روایت چند تن از محدثان عالیقدر، امام جعفر صادق اصولاً آب پاکی را روی دست همه ریخته و فرموده است که: "در روز قیامت هیچ بنده‌ای

محشور نمی‌شود، مگر آنکس که بر جدم حسین گریسته باشد. بقیه عاطل و باطلند!"

البته این محشور بودن با اجرهای دیگری هم همراه است: "گریه‌کنندگان حسین در روز قیامت بی‌آنکه حساب پس بدهند، در زیر عرش می‌نشینند تا آنکه ملانکه اسبها و شترها و محمل‌ها از بهشت می‌آورند و ایشان سوار آنها شده، داخل منازل خود می‌گردند، که در آنجا حوران و غلمان و خازنان بهشت در انتظارشانند." (متن حدیث در صفحه ۴۲۹).

مشکل اینجاست که گاهی مومن با آنکه می‌خواهد اشک بریزد تا از این همه نعمت بخصوص از حوری و غلمان محروم نماند، هرچه می‌کند گریه‌اش نمی‌آید. خوشبختانه در این مورد نیز محدثان خیرخواه که متوجه همه اشکالات دین هستند، راه حل مسئله را ارائه کرده و جای نگرانی نگذاشته اند: - "احمد بن محمد از عثمان بن عیسی و او از اسحاق بن عمار روایت کند که به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم: بعد از دعا میل دارم گریه بکنم، ولی گریه‌ام نمی‌آید. مگر آنکه خودم را بیاد برخی از اموات خانواده‌ام ببندازم. آیا این درست است؟ حضرت فرمود: آری آنها را بیاد بیاور تا گریه‌ات بگیرد. آنوقت فوراً یاد از پروردگار تبارک و تعالی بکن!" و: - "سعید بن یسار بیاع السابری و عنیسته بن العابد روایت کنند که به حضرت امام صادق علیه‌السلام عرض کردیم آیا در حال دعا خود را به گریه وادار کنیم اگر چه گریه نداشته باشیم؟ فرمود: آری اگر چه به اندازه سر مگسی باشد! و اگر همین را هم نتوانستی خود را به حالت آنهایی درآور که گریه می‌کنند، پس اگر از چشمت به اندازه یک سر مگس اشک بیرون آمد، پس بخ بخ!" (متن حدیث در صفحه ۴۲۸).

- "مصقلة الطحان از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت کرده است که چون حسین علیه‌السلام کشته شد، همسر آن حضرت (مادر سکینه) که از قبیله کلبیه بود، مجلس سوگواری بر پا داشت و خود و خدمتکارانش گریستند تا اشک چشمانشان خشک شد. در آنوقت همسر امام دید که یکی از کنیزانش کماکان گریه می‌کند. او بروز داد که برای این کار شربت مخصوصی بنام سویق نوشیده است. آن بانو نیز دستور داد سویق زیاد تهیه کنند که در موقع گریه بر امام حسین علیه‌السلام آنرا بنوشند و اشکشان بیاید." (متن حدیث در صفحه ۴۲۸).



فضائل و کرامات ناله و شیون، بهر صورتی از آن، بعنوان یکی از ارکان دین مبین تا با امروز همچنان به قوت خود باقی است، و احتمالاً این کرامات زیادتیر هم شده است.

- "هزار و چهارصد سال است همین منبرها، همین روضه‌خوانی‌ها، همین ذکر مصیبت‌ها، ما را حفظ کرده. این گریه‌ها و این روضه‌ها حفظ کرده این مکتب را. ما هر روز باید منبر برویم برای حفظ این مکتب. هر روز باید گریه کنیم. هر منبری هیاهو می‌خواهد. باید پایش سینه بزنی. هر مکتبی تا پایش سینه‌زن نباشد، تا پایش گریه‌کن نباشد، حفظ نمی‌شود. شما باید روضه بخوانید و مردم را به گریه وادار کنید. همه روی همین مقصد باشد." (آیت‌الله خمینی خطاب به روضه‌خوان‌های قم ۱۷ تیر ۱۳۵۸).

- "آنهايي که با روضه و گریه مخالفت می‌کنند، می‌خواهند شیعه را از میان ببرند. اگر این عزاداری‌ها و روضه‌ها نبود، نمی‌دانستیم بر سر قرآن کریم و اسلام عزیز چه می‌آمد!" (آیت‌الله خمینی، در روضه‌خوانی جماران، ۱۶ خرداد ۱۳۶۰)

- "ما هر چه دارم از این گریه‌ها و سینه‌زنی‌ها است. از این مجالس روضه‌خوانی است. در این امر سستی نباید کرد. باید روضه‌خوانی بشود. مرثیه گفته بشود، گریه بشود. باید هر روزی برای ما عاشورا باشد. اگر این عزاداری‌ها نبود، مملکت ما پیروز نمی‌شد. همیشه محرم را زنده نگاه دارید." (آیت‌الله خمینی، در مجلس روضه‌خوانی جماران، بمناسبت درگذشت شهید چهارم محراب، آیت‌الله اشرفی اصفهانی).

- "مجالسی که بنام روضه در بلاد شیعه برپا می‌شود، هرچه انتشار فضائل است، اثر همین مجالس است. دین خدا و قانونهای آسمانی در سایه این مجالس عزاداری تاکنون بپا مانده و پس از این هم بپا خواهد ماند. اگر روضه و عزاداری نبود تاکنون از این حقیقی که مذهب شیعه است، اثری بجا نمانده بود و مذہبهای باطل که شالوده‌اش از سقیفہنی‌ساعده ریخته شده و بنیانش بر انهدام اساس دین بود، جایگیر حق شده بود." (کشف الاسرار صفحه ۱۷۳).

ولی برخورداری از کرامات گریه منحصر به مومنین دو پا نیست. مومنین چهارپائی هم هستند که با سینه‌زنی و عزاداری عاشورا، جایی در

بهشت برای خودشان ذخیره می‌کنند. داستان یکی از این موارد را از عالم ربانی آیت‌الله دستغیب بشنوید:

- "نقل است از عالم بزرگوار جناب حاج سید محمد رضوی کشمیری فرزند مرحوم آقا سیدمرتضی کشمیری، که فرمود در کشمیر به دامنه کوه حسینیه‌ای است، و اطراف آن طور است که میتوان از بیرون داخل آنرا دید و پشت بام آن جهت روشنائی و هوا، مقداری باز است و هر ساله ایام عاشورا در آن اقامه عزای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام می‌شود و جمعی از شیعیان، جمع می‌شوند و عزاداری می‌کنند. و از شب اول محرم از بیشه نزدیک شیری می‌آید می‌رود پشت بام حسینیه و سرش را از همان روزنه داخل می‌کند و عزاداران را می‌نگرد و قطرات اشک پشت سر هم می‌ریزد. تا شب عاشورا هر شب به همین کیفیت ادامه می‌دهد و پس از پایان مجلس می‌رود. و فرمود در این قریه، اول محرم هیچ وقت مشتبه و مورد اختلاف نمی‌شود و با آمدن شیر معلوم می‌شود شب اول عاشورای حسینی علیه الصلوة و السلام است.

و آیت‌الله می‌افزاید :

- "ظهور آثار حزن از بعضی حیوانات در عاشورای حسینی(ع)، مکرر واقع شده و از موثقین نقل گردیده و در اینجا برای زیادتی بصیرت خواننده عزیز، تنها يك داستان عجیب از کتاب کلمه طیبه نوری نقل می‌شود:

عالم جلیل و کامل نبیل، صاحب کرامات باهره و مقامات ظاهره، آخوند ملا زین‌العابدین سلماسی اعلی الله مقامه، فرمود چون از سفر زیارت حضرت رضا علیه‌السلام مراجعت کردیم. عبور ما بکوه الوند افتاد که در نزدیکی همدان واقع شده است. پس در آنجا فرود آمدیم و موسم بهار بود. پس همراهان مشغول خیمه زدن شدند و من نظر می‌کردم بدامنه کوه. ناگهان چشم افتاد بچیز سفیدی. چون تامل کردم پیرمرد محاسن سفیدی را دیدم که عمامه کوچکی بر سر داشت و بر سکوئی نشسته بود که قریب چهار ذرع ارتفاع داشت و بر دور آن سنگهای بزرگی چیده شده بود که بجز سرچیزی از او نمایان نبود. پس نزدیک او رفتم و سلام کردم و مهربانی نمودم. پس بمن انس گرفت و از جای خود فرود آمد و مرا از حال خود خبر داد. که از گروه ضاله نیست که بجهت بیرون رفتن از عمده تکالیف اسمهای مختلفه بر خود گذاشته‌اند و باشکال عجیبه بیرون می‌آیند.

بلکه برای او اهل و اولاد بوده و پس از تمشیت امور ایشان برای فراغت در عبادت از آنها عزلت اختیار کرده. و در نزد او بود رساله‌های علمیه از علمای آن عصر، و هیجده سال است که در آنجا بود. و از جمله عجائبی که دیده بود پس از استفسار از آنها گفت: اول آمدن من باینجا ماه رجب بود. چون پنج ماه و چیزی گذشت، شبی مشغول نماز مغرب بودم. ناگاه صدای ولوله عظیمی آمد و آوازهای غریبی شنیدم. پس ترسیدم و نماز را تخفیف دادم و نظر نمودم در این دست، دیدم بیابان پر شده از حیوانات و روی بمن می‌آیند. اضطراب و خوفم زیاد شد. و از آن اجتماع تعجب کردم. چون دیدم در ایشان حیوانات مختلفه و متضادند چون شیر و آهو و گاو کوهی و پلنگ و گرگ با هم مختلطند. و بصداهای غریبی صیحه می‌زنند. پس در این محل دور من جمع شدند و سرهای خود را بسوی من بلند نموده فریاد می‌کردند. و با خود گفتم دوراست که سبب اجتماع این وحوش و درندگان که با هم دشمنند، برای دریدن من باشد، در حالیکه خود را نمی‌درند. این نیست مگر برای امر بزرگی و حادثه‌ای عجیب. چون تامل کردم، بخاطر آمد که امشب شب عاشورا است و این فریاد و فغان و اجتماع و نوحه‌گری برای مصیبت حضرت سیدالشهداء است. چون مطمئن شدم عمایه از سر برداشتم و بر سر خود زدم و خود را در این مکان انداختم و می‌گفتم حسین! حسین! شهید حسین! و امثال این کلمات. پس حیوانات در وسط خود جایی برایم خالی کردند و دور مرا حلقه گرفتند. پس بعضی سر بر زمین می‌زدند و بعضی خود را در خاک می‌انداختند و بهمین نحو بودیم تا فجر طالع شد. پس آنها که وحشی‌تر از همه بودند، رفتند و بهمین ترتیب می‌رفتند تا همه متفرق شدند. (آیت‌الله دستغیب شیرازی، داستانهای شگفت).

## دعا و نفرین: دو حلال مشکلات

این بحث، دنباله طبیعی بحث پیشین است. اگر راه رفتن به بهشت، پرهیزکاری نباشد و ریختن اشک ترحم بر امام حسین باشد، طبعاً مشکل‌گشای سایر گرفتاریهای مومن نیز، چه دنیوی و چه اخروی، از همین مقوله یعنی دعا و ندبه و توسل به دعا و ندبه، و توسل به مقابر متبرکه و نیمه‌متبرکه و یا توسل به کرامات علمای زنده شرع مبین رضوان الله مقامهم است. صدها کتب و رسالات مقدسه، زادالمعاده‌ها، حق الیقین‌ها، حیات القلوب‌ها، مفاتیح الجنان‌ها، بهمین منظور برای استفاضه مومنین در دسترس آنها گذاشته شدند. هزاران محدث و راوی و دعانویس "ادعیه مُجَرَّبَه" برای رفع تمام گرفتاریها و شفای همه بیماریها نوشتند. و هزاران رمال و جن‌گیر و مرشد، عزائم و طلسمات دفع اجنه و مصونیت از افعی و اژدها و جلوگیری از احتلام و احکام قمر در عقرب به مومنین دادند. هزاران "ملا" از راه مراجعه به جداول یا از طریق استخاره تکلیف آنها را در وقوف بر ساعات و ایام سعد و نحس نکاح و سفر و معاملات و پوشیدن رخت نو و مجامعت کردن و نوره کشیدن و حتی مجامعت با متعلقه خود، روشن کردند.

برای اینکه قدر خدمات صادقانه این بزرگواران را کم و بیش بدانید به نمونه‌هایی از راهنمایی‌هایشان توجه فرمائید:

- فضیل بن عبدالوهاب، و او از اسحاق ابن عبدالله، و او از عبیدالله بن الولید الوصافی روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "هرکسی که یکبار لاله الا الله بگوید، برایش درختی در بهشت کاشته می‌شود از یاقوت سرخ، و ریشه آن از مشک سفید، که در آن میوه‌هاست مانند پستان دوشیزگان که از زیر هفتاد پیراهن برآمده باشد!" (اصول کافی، کتاب الدعاء، باب من قال لاله الا الله). قابل توجه خاص مومنین: اولاً اینکه هر مومن، بدون احتیاج به اقدام دیگری، با گفتن يك لاله الا الله در هر روز، می‌تواند پس از پنجاه سال صاحب يك باغ شش‌دانگی در داخل باغهای بهشت با حدود بیست هزار درخت بشود. ثانیاً اینکه این درختان از یاقوت سرخ کاشته شده‌اند و مومن آنها را با درختان بی‌ارزش این دنیا عوضی نگیرد. ثالثاً اینکه بعضی دوشیزگان هفتاد پیراهن می‌پوشند و باز هم برجستگی پستانهایشان از زیر آنها پیداست!

ولی بهتر است مومن قبل از اخذ تصمیم، این حدیث معتبر دیگر را نیز که علامه مجلسی "شیخ المحدثین" نقل کرده است، بخواند تا پس از انتخاب نهائی، ادعای غبن نداشته باشد: "... از حضرت رسول الله روایت است که هر که در روز جمعه ماه رجب، چهار رکعت نماز ما بین ظهر و عصر بخواند و هر دو رکعتی یکمرتبه سوره حمد و هفت مرتبه سوره آیه الکرسی و پنج مرتبه سوره قل هو اله احد بگوید، حق تعالی عطا فرماید او را به هر آیه‌ای که خوانده، شهری در بهشت از یاقوت سرخ، و به هر حرفی از این آیات، قصری در بهشت از درّ سفید، و تزویج فرماید او را حورالعین آن اندازه که خواهد!" (متن حدیث در صفحه ۵۶۶).

احتمالا اجرای دستورات حدیث دوم بیشتر صرف می‌کند. زیرا که هر چند باید مقداری دعا و آیه زیادتیر خوانده شود، در عوض یک حرمسرای نامحدود از حورالعین، ضمیمه خانه ششدانگی بدنبال دارد که در حدیث اول به آن اشاره‌ای نشده است.

البته حتی برای مومنینی که طریق اول را انتخاب کنند، باز راه برای مالکیت خانه و نشیمن مناسبی در داخل ملک ششدانگی خودشان بر آنها بسته نیست. این بار هم "کافی" این راه را نشان داده است: "محمد بن مروان از حضرت امام باقر روایت کند که هر کس دوازده بار سوره قل هو اله احد را بخواند، خداوند برایش دوازده قصر در بهشت بنا کند و نگهبانان بهشت گویند، برویم قصرهای این برادرمان را تماشا کنیم." (متن حدیث در صفحه ۴۳۷). البته خواهران باید دست از توقع بیجا بردارند. زیرا خازنان بهشت فقط بتمشای قصور "برادران" می‌روند.

ممکن است مومن عجله داشته باشد که این باغ و خانه مجلل خود را قبل از مُردن بچشم ببیند. در این باره نیز کافی حدیث مناسب دیگری دارد: "حضرت امام باقر فرمود که هر کس سوره قل هو الله را هزار بار در یک شبانه روز بخواند، نمیرد تا جایگاه خود را در بهشت به چشم ببیند." (متن حدیث در صفحه ۴۳۷). کار خیلی آسانی نیست، ولی بزحمتش می‌ارزد.

راه‌های باز هم بی‌زحمت‌تر و مسلما مطلوب‌تری برای رسیدن به تمام این نعمتها وجود دارد. یکی از بهترین آنها طبق معمول توسط علامه مجلسی

رضوان الله مقامه، ارائه شده است: "... نقل است به سند معتبر از حضرت رسول اکرم، که چون مرد با زنش مجامعت کند، دو ملك از ملائک آسمان او را احاطه کنند، و مانند آن باشد که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند! پس چون مجامعت کند گناهان از او می‌ریزند، چنانکه برگ از درخت می‌ریزد!" (متن حدیث در صفحه ۵۱۳). البته شمشیرکشی مومنین در این مورد باید فقط به نیت جهاد صورت بگیرد!

و: "در حدیث است از حضرت علی بن موسی الرضا که از حضرت امام حسین سیدالشهدا نقل فرمود که حضرت علی از قول رسول خدا نقل فرمود که: چون رزمنده جهاد وارد میدان شود، همه گناهانش می‌ریزد، چنانکه مار پوست می‌اندازد و اگر شهید شود، در همان دم يك حوری بهشتی بر بالینش می‌آید، و وی بطرفه العینی در غرفه‌ای از هفتاد غرفه خود در بهشت جای می‌گیرد که فاصله هر يك از آنها با غرفه دیگر به وسعت فاصله شام تا صنعا است." (متن حدیث در صفحه ۴۶۹). توضیح آنکه به شهدای اخیر جنگ اسلام و کفر، کلید پلاستیکی ورود به این غرفه‌ها قبلا توسط روحانیت مبارز داده شده بود، و جای نگرانی در مورد ایشان وجود ندارد.

تا اینجا خیال مومن از بابت آن دنیا راحت می‌شود. ولی او در این دنیا هم گرفتاری‌هایی دارد، گرسنه می‌شود، بیمار می‌شود، قرض پیدا می‌کند، مار و عقرب و پشه آزارش می‌دهند، دزد به خانه‌اش می‌زند، الاغش چموشی می‌کند، بحق یا به ناحق به زندان می‌افتد، مالش گم می‌شود...

خوشبختانه "روحانیت مبارز" فکر همه این احتمالات را کرده است. کافی است که مومن اگر وقت داشته باشد به کتابهای مختلف حدیث مراجعه کند و اگر وقت کافی نداشته باشد، به دو کتاب اساسی "اصول کافی" و "بحار الانوار" اکتفا نماید، که کلید حل همه این مشکلات در آنها است:

- حضرت صادق فرمود هر دردی که داشته باشی، ریش خود را بدست بگیر و بعد از نماز واجب سه بار این دعا را بخوان. ولی سعی کن که خواندنت با حال گریه توأم باشد." (متن حدیث در صفحه ۴۳۳). البته آن دسته از برادران عالیقدر اسلامی که ریش ندارند، و نیز خواهران مومنه که طبعاً بی‌ریشند، حائز

شرط لازم برای اجرای مفاد این حدیث نیستند و باید فکر دیگری برای خود بکنند.

"از حضرت صادق منقول است که هر کس گرسنه باشد وضو بگیرد و دو رکعت نماز بگذارد و بگوید: یارب انی جائع فاطعمنی، بدستیکه حقتعالی در ساعت او را طعام دهد!" (متن حدیث در صفحه ۴۳۸).

"عبدالله بن سنان از حضرت صادق روایت کند که فرمود اگر این دعا را وقت نماز صبح بخوانی، حقتعالی تمام قروض ترا ادا کند. و هم او گفت که چون چنین کردم از بار تمام قرضهایم آسوده شدم." (متن حدیث در صفحه ۴۳۴).

"علی بن مهزیار گوید: محمد بن حمزه غنوی از من خواست که به حضرت جواد علیه السلام بنویسم که دعائی برای خلاصی از زندان باو بیاموزد. پس آن حضرت متن دعا را بمن مرقوم فرمود و من آنرا باو رساندم و از زندان بیرون آمدم." (متن حدیث در صفحه ۴۳۶). احتمال می‌رود که حضرت امام موسی کاظم و حضرت امام نقی که خودشان در زندان درگذشتند، مجاز به خواندن این دعا نبوده‌اند.

"اصبغ بن نباته از حضرت امیرالمومنین حدیث کند که مردی بدو عرض کرد: الاغ من زیر پایم چموشی می‌کند. فرمود در گوش راستش این دعا را بخوان، و چون آنمرد خواند حیوان رام گردید. سپس مرد دیگری عرض کرد: حیوانم گم شده است. فرمود: سوره یاسین را در دو رکعت نماز بخوان، و چون خواند خدای عز و جل حیوان گمشده‌اش را باو بازگردانید. سپس مرد دیگری گفت: یا امیرالمومنین بنده‌ام گریخته است. فرمود: این دعا را بخوان و خواند و بنده متواری بسویش بازگشت." (متن حدیث در صفحه ۴۳۰).

"روایت است که شخصی شکایت کرد به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، که شکم من پیوسته صدا می‌کند و مردم قراقری را که از آن بیرون می‌آید می‌شنوند و آبرویم می‌رود. فرمود: این دعا را پس از نماز شب بخوان. بدرسنیکه قرقره شکمت خاموش شود." (متن حدیث در صفحه ۴۴۱).

"در حدیث معتبر از امام محمد باقر روایت شده است که شخصی به آن حضرت شکایت کرد از درد مقعد. فرمود پس از نماز، دست بر مقعد بگذارد و

این دعا را بخوان. آن شخص گفت چنین کردم و مقدم آسوده شد. ... و: "در حدیث معتبر از حضرت امام علی النقی منقول است که شخصی به خدمت ایشان نوشت که شخصی از شیعیان شما بولش بند آمده است. در جواب ایشان نوشتند این دعا را بخواند. و بول آن شخص جاری شد." (متن حدیثها در صفحه ۴۳۰).

- حضرت امام جعفر صادق فرمود که هر که همه ناخنهای خود را در روز پنجشنبه بگیرد، ولی يك ناخن را برای روز جمعه بگذارد، خدا پریشانی را از او زائل گرداند. و نیز فرمود که هر که پنجشنبه ناخن بگیرد، فرزندانش بسیار شود و درد چشم نبیند، و هر که روز جمعه ناخن بگیرد، از خوره و کوری و پیسی ایمن ماند. و نیز فرمود که ناخن گرفتن و سر را با خطمی شستن در روز جمعه فقر را برطرف کند." (متن حدیث در صفحه ۵۴۱).

برای تسهیل کار مومنین، فهرستی از ادعیه مجربّه، شامل دعاهای درد کمر، درد عورت، درد ناف، آبله ریزه، درد شکم، قولنج، امان از جن، امان از شیطان و غول، دفع پیسی، دفع عقرب و مار، باز کردن یبوست، درد شقیقه، رویت گبر و جهود، تأخیر اجل، قرقره شکم، خواب دیدن مطلب، زنده شدن دل، جرب و دمل و قوه بآء و ثالول و ذحیر، و ادعیه مجربّه متعدد دیگر از کتاب مستطاب "مفاتیح الجنان" گرد آوری و در صفحات ۴۴۳ و ۴۴۴ کتاب حاضر نقل شده است. امید است از دعای خیر در حق ناقل مضایقه فرمایند.

\* \* \*

وقتیکه دعا، در انواع مختلف، آن اینهمه کارگشای مشکلات باشد، و خداوند نیز با آن همه وصفی که در قرآن کریم از عدالت و انصاف او شده است، در این موارد در محذور اخلاقی گیر کند، و مثلاً بخاطر ادای يك جمله، یا يك صلوات، یا يك معافه، یا يك جماع، تمام گناهان کبیره و صغیره بندهای را ببخشد و حتی گاهی هم علاوه بر بخشش گناهان يك باغ ششادانگی با درختهای یاقوت و چندین هزار حوری در بهشت بدو مرحمت کند، طبعاً نفرین نیز باید بهمین اندازه کارگشا باشد. زیرا بهر حال خدا همان خداست، و مومن همان مومن، و محدثان بزرگوار همان محدثانند، و ائمه اطهارى که از آنها نقل روایت می‌شود همان ائمه. در نتیجه، گاه کراماتی از نفرین حاصل می‌شود که از هیچ دعائی ساخته نیست، ولو آنکه برای برخورداری از این کرامات، محدث



بزرگوار، نقش پیرزنی را که "سق می‌زند" به امام معصوم - و مظلوم- محول کرده باشد:

- "اسحق بن عمار گوید: به حضرت امام جعفر صادق شکایت کردم که همسایه‌ام مرا می‌آزارد. فرمود بر او نفرین کن. پس نفرین کردم. ولی نتیجه‌ای عاید نشد. دوباره شکایت کردم. فرمود که نفرین کن. عرض کردم: فدایت شوم، کردم و نتیجه نگرفتم. فرمود برای این نتیجه نگرفتی که در حضور او نفرینش کردی. پس وقتی که حاضر نباشد بدو نفرین کن. پس این کار را کردم و زمانی نگذشت که او به خاک سیاه نشست." (متن حدیث در صفحه ۳۹۵).

- "محمد بن یحیی از مسعنی روایت کند که چون داود بن علی حاکم مدینه، معلی بن خنیس آزاد شده امام صادق را بکشت، آن حضرت در نماز سحر فرمود: خدایا جان او را هم الساعه بگیر. و معتب خادم امام صادق گوید که هنوز نماز آن حضرت تمام نشده بود که فریاد شیون از خانه داود بن علی بلند شد. حضرت به من فرمود همین حالا خدای عز و جل فرشته‌ای را فرستاد که با میلی آهنین چنان بر سر او زد که مئانه‌اش شکافت. پس بمرسد." (متن حدیث در صفحه ۳۹۶). البته در حدیث روشن نشده است که چطور اگر با میله آهنین بر سر کسی بزنند، مئانه‌اش می‌شکافت.

از دستور مجرب "نفرین" در جمهوری اسلامی نیز استفاده شرعی می‌شود. چنانکه حضرت آیت‌الله مشکینی امام جمعه قم و نماینده خاص امام، در خطبه نماز جمعه قم (پنجم دی ماه ۱۳۶۱) می‌فرماید:

- "انشاءالله خداوند به حق خونهای ریخته شده، این صدام علفی و جنایتکاران بعثی او را به زمین گرم بزند و نابود بفرماید!" با توجه به اینکه نتیجه‌ای از این نفرین عاید نشده، می‌توان احتمال داد که یا حجة‌الاسلام نفرین را آنطور که باید با حال سوزناک بر زبان نیاورده‌اند یا ریش خود را چنانکه لازم بوده بدست نگرفته‌اند یا دعا را به عربی بی‌غلط ایراد نکرده‌اند.

ممکن است حکمت این رفتار خداوند در برابر دعا و نفرین مومنین، که در روی زمین خاصه خرجی نامیده می‌شود، بنظر ما قابل توجیه نیاید، یا لااقل ظرفیت کافی برای درك علل آن نداشته باشیم. ولی در این مورد آیت‌الله الاعظم موسوی خمینی ما را با اسرار ناشناخته دستگاه الهی آشنا ساخته‌اند:

- "ما فرض می‌کنیم يك انسان پنجاه سال در این دنیا عمر کند و از اول بلوغ اعمال مقررهای که خدا فرموده عمل کند. اينك ما حساب عمل این شخص را در بازار دنیا می‌کنیم : از اول بلوغ تا تمام شدن پنجاه سال، ۳۵ سال است. نماز و روزه، امروز که گرانی است، سالی پنجاه و شصت تومان است. ما یکصد تومان حساب می‌کنیم، می‌شود هزار و پانصد تومان. فرض کنیم یک نفر هم حج رفته و پنج هزار تومان خرج کرده، این هشت هزار و پانصد تومان می‌شود. در هر سالی فرض کنیم زکوة و خمس، هم دو هزار تومان داده است. این میشود: ۷۸,۵۰۰ تومان. خیرات دیگری هم کرده است. در تمام عمر، اعمال او در بازار دنیا یکصد هزار تومان می‌شود. با این وجه، در طهران يك عمارت متوسط و در شهرهای دیگر يك عمارت عالی به او می‌دهند. و اگر بخواهد با این وجه يك ده شش‌دانگی بخرد، در بازار امروز به او نمی‌دهند. فرض کنیم يك عمارت عالی در تهران به او دادند. این بیشتر است یا آنکه خدا می‌خواهد یک نفر برای خاطر پیغمبر خود و یا فرزند پیغمبر خود، تقضلی بیشتر از دیگران بکند؟" (کشف الاسرار، صفحات ۱۷۱ و ۱۷۲).

### علم: کالای صادراتی قم

"علم از قم بر می‌خیزد. قم مرکز علم است.  
از قم علم به همه جهان صادر شده است و  
صادر خواهد شد."

(آیت‌الله خمینی)

این دارالمومنین قم، که علم از آنجا به تمام جهان صادر می‌شود و مردم جاهل غالباً آنرا شهر "آخوند و مُرده" می‌دانند، تنها دارالمومنین نیست، و تنها دارالعلم هم نیست، گل سرسید بلاد ارض است. نظر کرده خدا است. سه در از درهای ششگانه بهشت به آنجا باز می‌شود، و آنقدر کرامات دیگر دارد که به عقل نمی‌گنجد.

در فضیلت این شهر، حداقل يك حدیث از رسول اکرم، ۲ حدیث از امیرالمومنین علی، يك حدیث از سید سجاد، ۲۷ حدیث از امام جعفر صادق، ۶ حدیث از امام رضا، ۲ حدیث از امام علی النقی، و يك حدیث از امام حسن